



درباره

فریدریش انگلس

احسان طبری

«به سوی آینده»



درباره

فریدریش انگلس

احسان طبری





کتابخانه «به سوی آینده»



میاسای ز آموختن یک زمان به دانش میفکن دل اندر گمان
چو گویی که وام خرد دوختم همه هرچه بایستی آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار
فردوسی





انگلس و آفرینش تئوریک و فعالیت اجتماعی او

(به مناسبت صد و شصتمین زادروز)

فریدریش انگلس، در خانواده‌ی یک بازرگان ثروتمند، صاحب کارخانه‌ی بافندگی، در شهر بارمن^۱ واقع در ایالت «راین» (یا: رن) از کشور پروس، در ۲۸ نوامبر ۱۸۲۰ متولد شد. پدرش در دو کوشش برای تربیت فرزندش موافق تمایلات

^۱.Barmen





خویش، کامیاب نشد. کوشش اول در جهت جلب انگلس به «پیه‌تیسیم»^۲ بود. این مکتب جناح افراطی مذهب پرتستانی است که خضوع و تسلیم در برابر قضا و قدر را توصیه می‌کند و پدر انگلس آن را برای خود برگزیده بود. انگلس در سن چهارده سالگی وارد دبیرستان (ژمنایوم) البرفلد^۳ شد که در آن نیز همین فضای پرتستانی تسلط داشت. ولی آن نیز نتوانست چنان که خواهیم دید فریدریش جوان را سرانجام با روحیه‌ی منفعل و تقدیرپسندانه بار آورد. پدرش تصمیم گرفت فرزندش را به شهر معتبر برهمن^۴ بفرستد و او را با که با «پیه‌تیسیم» الفتی نگرفته بود، به بازرگانی راغب سازد. در این ایام (۱۸۳۸) فریدریش نوجوانی هجده ساله بود. او در یکی از بزرگ‌ترین دفاتر بازرگانی شهر برهمن بکار مشغول شد. ولی فریدریش به بازرگانی تمایلی نشان نمی‌داد و وقت خود را به آموختن زبان‌های خارجی (که در آن زمینه استعداد مافوق عادی داشت) و

^۲.Piétisme

^۳.Elberfeld

^۴.Bremen





موسیقی و ورزش مصروف می‌کرد. در این شهر با آثار عارف معروف آلمانی بومه^۰ آشنا شد که مانند مولوی ما اندیشه‌های صوفیانه‌اش با دیالکتیک نیرومندی همراه است. فریدریش سخت تأثیر این اندیشمند عارف قرار گرفت.

در سال ۱۸۳۹ فریدریش وارد سازمان «آلمان جوان» شد. این سازمانی بود از روشنفکران که روح معارف‌پروری و روشن‌گری فرانسوی و آلمانی در آن تجلی داشت. جوّ این سازمان با روحیات انگلس تناسب و هم‌خوانی شگرفی یافت. سازمان «آلمان جوان» نشریه‌ای داشت به نام «تلگراف آلمان»^۱، در این نشریه، نامه‌ی ارزشمندی به قلم انگلس منتشر می‌شود. این نامه از آن جهت اهمیت دارد که گوئی در آن انگلس مناظرات درونی ذهن خود را با اندیشه‌های «پیه‌تیسم» ترازبندی می‌کند و نتیجه‌گیری‌های مورد پسند خویش را بیان می‌دارد.

^۰.Böhme

^۱.Telegraph für Deutschland





انگلس جوان تحت تأثیر دو تن از مؤلفان آن زمان که درباره‌ی زندگی مسیح و تاریخ انجیل کتبی نوشته بودند، یعنی شترائوس^۷ و شلایرماخ^۸ سرانجام به بررسی آثار مهم‌ترین فیلسوف آلمانی زمان خود هگل جلب می‌شود و با خواندن اثر هگل به نام فلسفه‌ی تاریخ، گوئی پاسخ خود را می‌یابد. خردگرایی نیروندی که در فلسفه‌ی هگل بود منجر به آن می‌شود که بنیاد عرفانی و منطق‌ستیزانه در اندیشه‌ی انگلس متزلزل می‌شود. انگلس به هگل‌گرایی روی می‌آورد و در ۱۸۴۲ با شیوه‌های پیشین اندیشه‌ی خود هر گونه پیوندی را می‌گسلد.

انگلس در تأثیر نظریات هگلیان چپ و اصول مترقی فلسفه‌ی هگل در این سال‌ها سلسله مقالاتی نشر می‌دهد که نمایش‌گر اندیشه‌های انقلابی و مردمی آن دوران اوست. در پائیز سال ۱۹۴۱ انگلس برای گذراندن دوران خدمت نظام به برلین آمد. در

^۷.Strauss

^۸.Schleiermacher





آن ایام شاگردان چپ‌گرای هگل در محیط روشن‌فکری و اجتماعی پایتخت نفوذی به هم زده بودند. انگلس با این محافل رابطه برقرار می‌سازد. دولت پروس چاره‌ی وضع را در آن دید که فیلسوف معروف آن دوران شلینگ را به دانشگاه دعوت کند تا به کمک او به دو هدف دست یابد: نخست آن‌که از مهابت و تأثیر هگل و فلسفه‌اش بکاهد. دوم آن‌که در مقابل هواداران تندروی فلسفه‌ی هگل سدی فکری بوجود آورد. تالار شماره‌ی شش دانشگاه محل تدریس شلینگ بود. در آن جا اجتماعات پرشوری تشکیل می‌شد و شلینگ درباره‌ی «فلسفه کشف و شهود» سخنرانی می‌کرد. انگلس درباره‌ی این جریان می‌نویسد: «در این تالار برای حصول تسلط بر افکار عمومی آلمان، خواه در زمینه‌ی سیاست و خواه در زمینه نظریات دینی پیکاری جریان دارد و در واقع این مبارزه‌ایست برای تسلط بر خود آلمان» (آثار اولیه‌ی مارکس و انگلس - چاپ مسکو - سال ۱۹۶۵-ص ۳۸۶) در مورد خودش انگلس می‌گوید که به این مبارزه پیوسته است تا از «مزار استاد کبیر در قبال اهانت‌ها





مدافعه به عمل آورد.) (همانجا - ۳۹۳). در ۱۸۴۲ انگلس رساله‌ای می‌نویسد تحت عنوان: «شلینگ و مسئله‌ی کشف و شهود» و در آن جا هواداری خود را از هگل و فویرباخ بیان می‌کند و البته در آن ایام، انگلس نظریات این دو فیلسوف را مکمل یکدیگر می‌پنداشته و حال آن‌که با هم در تضاد بودند.

در اکتبر ۱۸۴۲ دکتر کارل مارکس دانشمند درخشان و جوان، سردبیر روزنامه‌ی راین^۹ شد و کوشید تا به این روزنامه سمتی انقلابی و مردمی بدهد. انگلس از ماه ۱۸۴۲ با این روزنامه همکاری داشت. برخی از مقالات که انگلس در این روزنامه نشر داده بود، از جهت سمت و محتوی با اندیشه‌های مارکس شباهت و نزدیکی داشت.

^۹.Rheinische Zeitung





در همین سال ۱۸۴۲ پدر انگلس بر آن شد که فرزندش را برای امور تجاری به شهر منچستر انگلستان گسیل دارد. در شهر کلن^{۱۰} انگلس با مارکس دیدار کرد ولی مارکس او را با سردی پذیرفت زیرا او را از سران گروه «آزادگان» می‌شمرد. این گروه در سال ۱۸۴۲ انحطاط یافته و به صورت یک محفل در بسته و منزوی فلسفی در آمده بود. علی‌رغم این دیدار بدون گرمی، مارکس و انگلس به این توافق رسیدند که انگلس خبر نگار روزنامه‌ی راین در انگلستان باشد.

از این تاریخ اندیشه‌ی سیاسی انگلس خصلتی سوسیالیستی کسب می‌کند و در نخستین گزارش‌هایی که از انگلستان ارسال می‌دارد (از نوامبر ۱۸۴۲ تا اواخر سال ۱۸۴۳) تحلیل عمیق وضع اقتصادی رشدیافته‌ترین کشور بورژوائی اروپای آن روز، مبارزات احزاب و طبقات در جامعه‌ی انگلیس و ناگزیری انقلابی که در آن، نیروی عمده پرولتاریا خواهد بود، در این گزارش‌ها منعکس است.

^{۱۰}.Köln





در سال ۱۸۴۴، هنگامی که انگلس تنها ۲۴ سال داشت، اثر معروف او «وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان» در سال ۱۸۴۴ نشر یافت. این اثر یکی از اولین آثار تحقیقی سوسیالیستی است که متضمن واقعیات و مدارک گرانبها همراه با تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های عمیق است.

در شهر منچستر مرکز صنایع نساجی انگلستان، انگلس با کارگر آگاه بافنده انگلیسی به نام جیمس لیچ آشنا شد که موجب نزدیکی انگلس با «حزب چارتیست»ها گردید که در آن هنگام نخستین و نیرومندترین حزب پرولتاریای انگلستان بود. مسلماً آشنائی با لیچ و چارتیست‌ها در آلمانی جوان، پرشور، انقلابی و دانشمند، اثرات ژرف خود را باقی گذاشت و موجب رویداد مهم نگارش اثری دوران‌ساز مانند: «وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان» شد.





تأثیر دیگر این جریان، رهایی انگلس است از طرح‌های تجریدی هگل درباره‌ی روندهای تاریخی. انگلس کوشید به جای این طرح‌ها و گرده‌های انتزاعی، نظریه مادی (یعنی واقع‌گرایانه و مبتنی بر اسناد تاریخی را) درباره‌ی تاریخ و جامعه در نزد خود تنظیم کند و تاریخ را چنان که هست، ادراک نماید.

در سال ۱۸۴۴ انگلس با آثار آئوئن^{۱۱} سوسیالیست پندارگرای انگلیسی و شاگردانش آشنا شد. این بررسی سیر تفکر فلسفی انگلستان در قرن هجدهم، او را به دو نتیجه‌گیری مهم اساسی رساند: نخست این که در جامعه‌ی معاصر، آن طبقه‌ای که از همه‌ی مقام نازل‌تر دارد و از فرهنگ به معنای معتاد کلمه محروم است، دارای اندیشه‌ای مترقی‌تر و آینده‌ای درخشان‌تر است؛ دوم این که ماتریالیسم در فلسفه مستقیماً از علم سرچشمه می‌گیرد و با آن پیوند دارد. این اندیشه‌های انگلس در مقالاتی که به نام «نامه‌هایی از لندن»، گاه در روزنامه‌ی راین و گاه در روزنامه‌ی به نام جمهوری خواه سوئیسی درج می‌کرده، منعکس

^{۱۱}.Owen





است. تأثیر آئوئن و شاگردانش از جمله در انگلس این بود که وی به بررسی علم اقتصاد متوجه می‌شود و «گردها»یی در انتقاد از مقولات اقتصادی تهیه می‌کند که آن را مارکس «داهیان» می‌شمرد و بر آن است که در این گردها، برخی از احکام سوسیالیسم علمی منعکس است (کلیات مارکس و انگلس - ج ۱۹، ص ۲۴۱). در طرح نظریات سوسیالیستی خود انگلس هم‌چنین نظریاتی از سوسیالیست پندار گرای فرانسوی «فوریه» اقتباس می‌کند. در همین سال‌هاست که انگلس فلسفه پرستش زبدگان (الی‌تاریسم) و دعوی آن‌که قهرمانان سازنده تاریخ هستند را، که بوسیله‌ی کارلایل در انگلستان اشاعه داده می‌شد، طی نوشته‌های خود رد می‌کند و آن را یک نظریه‌ی اشرافی، کیش پرستش شخصیت‌ها و پهلوان‌ها می‌شمرد: این خلق‌ها و نیروی آفرینش‌گر و مولد آن‌هاست که موجب تمدن بشری است.





در عین حال انگلس نسبت به اندیشه‌ی سوسیالیست‌های پندارگرا بر خوردی تقادانه دارد. کمونیسیم سر بازخانه‌ای بابف^{۱۲} و کمونیسیم هموارطلبانه را رد می‌کند و بر آن است که پیوند سوسیالیسم با تعالیم مسیحی نمی‌تواند این آموزش را با تمام حدود و ثغور واقعی آن ترسیم نماید ولی کتاب سوسیالیست پندارگرای فرانسوی «پروودون» به نام «مالکیت چیست؟» را بمتابهی فلسفی‌ترین مبحث در این زمینه، می‌ستاید.

سال ۱۸۴۵ سال غلبه‌ی فکری انگلس بر بقایای اندیشه‌های فویرباخ است. انگلس در این سال از گروه م. هس^{۱۳} و ک. گرون^{۱۴} که در آلمان گروه «کمونیسیم را ثمره‌ی تنازع طبقات می‌داند نه نوعی طرح انتزاعی و فلسفی. لنین تصریح می‌کند که مارکس در تأثیر آمیزش با انگلس به بررسی مسائل اقتصادی روی آورد. (کلیات - ج ۲ ص ۱۰)

^{۱۲}. Babeuf

^{۱۳}. Hess

^{۱۴}. Grün





سال ۱۸۴۴، سال آغاز دوستی و همکاری مارکس و انگلس است. در این سال آن‌ها در پاریس با هم دیداری کردند که تنها ده روز به طول انجامید. در این دیدار بر آن شدند که اثر مشترکی علیه «هگلیان جوان» تألیف کنند. «هگلیان جوان» با آثار و افکار خود نقشی گمراه‌ساز و مختل‌کننده در تفکر و جنبش انقلابی آلمان داشتند. آن‌ها می‌گفتند که «اندیشه‌ها» موجب تحولات اجتماعی هستند و ناقلان اندیشه‌ها نیز «مردان بزرگ» تاریخند. در نظر این هگلیان جوان که بر رأس آن‌ها، برادران بائوئر یعنی برونو و ادگار باوئر^{۱۰} قرار داشتند، طبقات، مبارزه‌ی، طبقاتی، تولید اجتماعی نقشی در تحول جامعه ایفا نمی‌کرد. در اثر همکاری مارکس و انگلس کتاب «خانواده‌ی مقدس» نوشته شد. در این کتاب نقش قاطع شیوه‌ی تولید در زندگی جامعه و نقش جهانی و تاریخی پرولتاریا به‌مثابه‌ی آفریننده‌ی جامعه‌ی آینده تصریح شده است. ان کتاب روایت‌گر آن است که مارکس و انگلس هم به دوران تفکر هگلی و هم به دوران تفکر آنتروپولوژیک فویرباخ (که «انسان» مجرد را

^{۱۰}.Bauer





موضوع اساسی فلسفه قرار می‌داد) خاتمه داده‌اند و در وادی بینش نوینی گام گذاشته‌اند که خود مبتکر آن هستند. این کتاب حاکی از آن است که غلبه بر هگل و غلبه بر فویرباخ در ذهن مارکس و انگلس راه را برای نیل به نتایج مهمی گشوده است که به انقلابی در جهان بینی، در فلسفه، در سیاست، در استراتژی و تکنیک مبارزه‌ی انقلابی، در درک تاریخ انسانی منجر خواهد شد. در ایام توقف در پاریس در نشریه‌ی «به سوی پیش»^{۱۶} که به آلمانی بود، مقالاتی درباره‌ی وضع کنونی و تاریخی انگلستان نگاشت.

انگلس از فرانسه به آلمان رفت و در آن جا به تبلیغ نظریات نوین پرداخت و طی نامه‌ای به مارکس ضرورت ایجاد یک اثر معتبر را که در آن، بینش نوین توضیح شود متذکر شد.

^{۱۶}. Vor warts





بعدها این دو دوست در بروکسل تجدید دیدار نمودند و از اواسط سپتامبر ۱۸۴۵ تا اواسط ۱۸۴۶ به تألیف اثر مهم «ایده‌ولوژی آلمانی» اشتغال داشتند. در این کتاب، هم نظریات آنارشیستی شتیرنر^{۱۷} و هم نظریات موسوم به «سوسیالیسم حقیقی» که در آن روزگار بین جوانان چپ‌گرای آلمانی مُد شده بود و هم «انسان‌شناسی» تجریدی فویرباخ مورد انتقاد قرار گرفت. مارکس و انگلس در این اثر مهم برای نخستین بار اصول عمده‌ی کمونیزم علمی را به تفصیل بیان داشتند و آموزش خود را درباره‌ی صورت‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی افاده کردند. این دو دست‌گفتار و کردار را همراه می‌سازند و در ۱۸۴۶ در بروکسل «کمیته کمونیستی» را بنیاد می‌گزارند و از دوستان خود در همه‌ی کشورها می‌خواهند که آنها نیز چنین کمیته‌هایی ایجاد کنند تا بتوان تشکیل یک حزب کمونیستی را تدارک دید.

^{۱۷}.Stirner





در اوت ۱۸۴۶ انگلس به پاریس می‌آید و در آنجا با کارگران آلمانی که عضو سازمانی به نام «اتحاد عدالت» بودند، کار تئوریک و سازمانی مجددانه‌ای انجام می‌دهد و آن‌ها را از گرایش‌های پندارگرایانه خرده‌بورژوائی در تفکر و عمل آزاد می‌سازد و نام سازمان آن‌ها را به «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» مبدل می‌کند. این سازمان می‌بایست نمونه‌ی اولیه‌ی یک حزب کمونیستی باشد. در ژوئن ۱۸۴۷ نخستین کنگره‌ی «اتحادیه کمونیست‌ها» تشکیل شد. مسئله‌ی تنظیم برنامه اتحادیه فعلیت یافت. انگلس طرح اصول کمونیسم را نوشت و همین طرح، پایه‌ای قرار گرفت برای تدارک بیانیه حزب کمونیست (مانیفست) اثر مشترک مارکس و انگلس. در این اثر کوچک ولی دوران‌ساز، بینش مارکسیستی به صورت تمام و کمال (یعنی در همه‌ی جهات سیاسی و اقتصادی و فلسفی این بینش) عرضه می‌شود. در مانیفست، جامعه‌ی کمونیستی به مثابه‌ی جامعه‌ای تعریف شده است «که در آن، رشد آزادانه هر فرد، شرط رشد آزادانه‌ی همگان است.»





سالهای ۱۸۴۸-۱۸۴۹ سالهای بالا گرفتن شعله‌های انقلاب در بسیاری از کشورهای اروپا و لذا سالهای آزمون بینش انقلابی نو در کوره‌ی عمل است. اول ژوئن ۱۸۴۸ روزنامه جدید راین به وسیله‌ی مارکس و انگلس منتشر شد و در این روزنامه انگلس مقالات متعددی درباره‌ی ارزیابی محتوی طبقاتی انقلاب‌ها و مسائل تاکتیک مبارزات مسلحانه می‌نویسد. انقلاب در آغاز سال ۱۸۴۹ به سوی نشیب می‌رود. انگلس به ایالات جنوبی آلمان (فالتس^{۱۸} و باون^{۱۹}) منتقل می‌شود و در آنجا به قیام‌کنندگان یاری عملی می‌رساند و سپس در نوامبر ۱۸۴۹ به لندن می‌رود و به مارکس می‌پیوندد و در تدارک ترازنامه‌ای از انقلابات اروپا تحت‌عنوان «بررسی سیاسی - اقتصادی» (که به‌عنوان ضمیمه‌ی روزنامه‌ی جدید راین نشر یافت) با مارکس همکاری می‌کند. آثار انگلس «جنگ دهقانی در آلمان» و «انقلاب و ضدانقلاب» در آلمان (اولی درباره‌ی جنگ‌های

^{۱۸}.Pfalz
^{۱۹}.Baden





دهقانی در آلمان در اوائل قرن شانزدهم و دومی درباره‌ی انقلاب ۱۸۴۸ آلمان، نشانه‌ی توجه شدید انگلس به بررسی مشخص درس‌های انقلاب‌ها است. بررسی مصالِح مشخص تاریخی، همیشه شیوه‌ی عمده‌ی عمل کلاسیک‌های مارکسیستی بوده است.

طی سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۲ مارکس و انگلس سخت به کار تربیت درست انقلابی و سازمانی «اتحادیه کمونیست‌ها» مشغول بودند که سرانجام نتیجه‌ای نبخشید و در اثر فعالیت گروه‌های انشعابی که روش‌های ماجراجویانه و کمونیسم سربازخانه‌ای را قبول داشتند، این سازمان از هم پاشید.

در سال ۱۸۵۰ انگلس کار خود را در شرکت بازرگانی «ارمن و انگلس» در شهر منچستر آغاز می‌کند. نکته این جاست که انگلس با کار در این مؤسسه، نقشه‌های خلاقه‌ی خود را به خاطر دوستش مارکس که در لندن می‌زیست به کنار می‌گذارد تا بتواند عواید کسب کند و به خانواده‌ی بزرگ مارکس کمک مادی برساند. انگلس در این بنگاه بازرگانی ۱۲ سال کار کرد و





تصور آن را بکنید که اگر وی، در عالم ایثار رفیقانه، به این تلاش ناگزیر نمی‌شد، با آن دهاء و دقت و اصابت شگرف نظر، که خاص او بود، چه خدمتی می‌توانست به تئوری انقلابی بکند. لنین در این زمینه می‌نویسد: «اگر کمک مالی دائمی و فداکارانه‌ی انگلس نبود، مارکس نه تنها قادر نمی‌شد اثر خود «سرمایه» را به پایان برساند، بلکه در زیر فشار فقر و مسکنت به زوال ناگزیر محکوم بود.» (کلیات - ج ۲۱، ص ۳۲)

یکی از یادگارهای شگرف این دوستی کم‌نظیر مارکس و انگلس مکاتبات این دو تن است که طی آن درباره‌ی مسائل مربوط به تئوری انقلابی، جنبش کارگری، فلسفه تاریخ، علوم طبیعی، مسائل فنی، اقتصاد، زبان‌شناسی، سیاست و دیپلماسی و امور نظامی عصر خود تبادل نظر می‌کنند. لنین که خود آنها را با دقت مورد بررسی و تحقیق قرار داده است، درباره‌ی این مکاتبات





می‌گوید: «اگر بکوشیم تا با یک لفظ تنها، نکته‌ی مرکزی این مکاتبات را نشان بدهیم، باید گفت آن نکته که ماهیت همه‌ی

اندیشه‌های بیان شده و مورد بحث بدان باز می‌گردد، واژه دیالکتیک است.» (همانجا - ج ۱۹، ص ۵۰۳)

در سال‌های پنجاه، انگلس توجه و علاقه‌ی خاصی به علوم طبیعی عصر خود معطوف می‌دارد و متوجه می‌شود که اصول دیالکتیک را می‌توان بر این علوم انطباق داد و یادداشتهایی فراهم می‌کند که متأسفانه ناتمام ماند و این یادداشتهای بعدها تا حدی تکمیل شد و بسی دیرتر به نام «دیالکتیک طبیعت» منتشر گردید. ما در این زمینه به موقع خود سخن خواهیم گفت. انگلس در این اثر خود تقسیم‌بندی جدیدی از علوم به دست می‌دهد و علوم را به مثابه‌ی انتقال از اشکال مختلف حرکت ماده، از ساده به بغرنج عرضه می‌دارد.





در سال‌های پنجاه و سپس در سال‌های شصت سده‌ی گذشته انگلس برای روزنامه‌ی آمریکائی نیویورک تریبون و نیز برای دائره‌المعارف جدید آمریکا مقالاتی تدارک دید و در این مقالات برای اولین بار بینش ماتریالیستی درباره‌ی تاریخ و تئوری امور نظامی و جنگی بیان شده و وابستگی فن جنگ به نیروهای مولده و مناسبات اجتماعی اثبات گردیده است.

در سال‌های ۶۰ نخستین انترناسیونال کارگری تشکیل شد. در این دوران نیز مانند دوران فعالیت با «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» (سال‌های ۴۰) مارکس و انگلس یک‌بار دیگر با گروه‌های درهم‌اندیش و منحرفی که خود را انقلابی و سوسیالیست می‌نامیدند، ولی از تئوری انقلابی تصور منجسی نداشتند، روبرو شدند مانند هواداران پروردن و لاسال و باکونین. انگلس در مبارزه با اندیشه‌های این گروه‌ها، نه فقط به شکل رد آن نظریات عمل می‌کند، بلکه به صورت اثباتی،





نظریات خود را درباره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا، حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر، مشی سیاسی حزب انقلابی و جهان‌گرایی پرولتاری و غیره، بسط می‌دهد.

در ۱۸۷۰ انگلس به لندن می‌آید و همراه دوستش مارکس بر رأس «انتر ناسیونال» قرار می‌گیرد و این‌دو، تنظیم‌کننده‌ی مهم‌ترین اسناد این سازمان بین‌المللی کارگری هستند. انگلس در مبارزه با باکونین، چنان‌که شیوه‌ی او بود که براهین ردیه را همیشه با استنتاجات مثبت همراه می‌ساخت، مسئله‌ی ضرورت درآمیزی نبرد اقتصادی و سیاسی را از جانب پرولتاریا با نبرد جدی تئوریک یادآور می‌شود. بدون آن حفظ مشی سیاسی از نوسانات انحرافی محال است.





پس از تشکیل حزب سوسیال‌دمکرات آلمان، در این حزب ائتلاف هواداران لاسال و «گروه آیزه‌ناخ»^{۲۰} روی داد و این حزب در شهر «گتا»^{۲۱} برنامه‌ای تنظیم کرد که مورد انتقاد مارکس و انگلس قرار گرفت. مارکس و انگلس با نفس ائتلاف مخالفی نداشتند، ولی برنامه‌ی نوشته‌شده را سرشار از اشتباهات جدی می‌یافتند. اثر مهم مارکس موسوم به «انتقاد به انتقاد از برنامه گتا» و نامه‌های متعدد انگلس به بیل^{۲۲} به مناسبات این برنامه، نمایان‌گر نظریات آن‌ها در این زمینه است، طی این نوشته‌ها مارکس و انگلس درباره‌ی رابطه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا و دمکراسی، ماهیت دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، دو فاز جامعه‌ی کمونیستی اظهار نظر کرده‌اند.

^{۲۰}.Eisenach

^{۲۱}.Gotha

^{۲۲}.Bebel





در این دوران است که بین مارکس و انگلس نوعی تقسیم کار برقرار می‌شود. مارکس توجه خود را به‌طور عمده معطوف مسائل اقتصادی می‌کند. انگلس به مسائل فلسفی می‌پردازد. در حالی که مارکس با تمام نیرو و به ادامه تألیف سرمایه اشتغال داشت، انگلس کتاب معتبر «آنتی‌دورینگ» را می‌نویسد. این اثر در فلسفه‌ی مارکسیستی مقامی والا دارد و یکی از مهم‌ترین نمونه‌های بسط خلاق و پی‌گیر تئوری ماتریالیستی و تنظیم دیالکتیک به‌مثابه‌ی اسلوب معرفتی این بینش است. در همین دوران انگلس در صدد برمی‌آید یادداشتهای فراهم‌شده‌ی خود را درباره‌ی دیالکتیک طبیعت منظم کند و عملاً به این کار می‌پردازد ولی مرگ پیش‌رسِ کارل مارکس، این کار بزرگ را ناتمام باقی می‌گذارد. دست‌نویس «دیالکتیک طبیعت» تنها در ۱۹۲۵ یعنی سی‌سال پس از درگذشت فریدریش انگلس به حلیه‌ی طبع آراسته شد. انگلس در هر دو اثر معتبر خود («آنتی‌دورینگ» و «دیالکتیک طبیعت») رابطه‌ی متقابل بین دیالکتیک، منطق و تئوری شناخت را مطرح می‌کند و وحدت





این سه بخش را نشان می‌دهد یعنی برخلاف آنچه که مارکس آن را «فلسفه تا آن زمان»^{۲۳} نامیده است، مارکس و انگلس در صدد تجدید سیستم‌های فلسفی کلاسیک و ارائی فلسفه به مثابه‌ی یک «علم علوم» نیستند، بلکه فلسفه را به عنوان تئوری نقادانه‌ی شناخت، که می‌خواهد ماهیت اشیاء و پدیده‌ها را در روند و پیوند دیالکتیکی آنها بیابد، ارائه می‌کنند.

دعای «مارکس‌شناسان» معاصر بورژوائی، حاکی از آن که انگلس گویا آموزش متحرک مارکس را با سیستم‌بندی خود در کتب نامبرده، منجمد کرده و آن را به صورت جزئیات در آورده و مبتذل ساخته و این که گویا تضادی مابین استنباط فلسفی انگلس و مارکس وجود دارد، دعای بی‌پایه‌ای است. مارکس شخصاً دست‌نویس «آنتی‌دورینگ» و «دیالکتیک طبیعت» را خوانده و در مورد آنتی‌دورینگ در نگارش بخشی شرکت جسته و نوشته‌های انگلس ثمره‌ی کار مشترک فکری هر دوی آنهاست. تردیدی نیست که جمع‌بندی انگلس که بر پایه‌ی علوم و معارف آن روز انجام می‌گیرد، بر حسب آموزش مؤکد و

^{۲۳}.Bisherige philosophie





مکرر خود او، جنبه‌ی مطلقیت ندارد. «منظره‌ی جهان» که انگلس در دیالکتیک طبیعت ارائه کرده، امروز کهنه شده است. ولی روح اسلویی اثر انگلس، زنده و با طرورات است و کماکان راهنمای بررسی ما از واقعیت خارجی است.

مارکس در شصت و پنجمین سال عمر در سال ۱۸۸۳ درگذشت. انگلس به حق پس از او شخصیت طراز اول جنبش انقلابی کارگری جهانی محسوب می‌شد و از محبوبیت و حیثیت فوق‌العاده بزرگی تا آخرین دم زندگی خود برخوردار بود و به قول لنین به «رهرو اندرزگر سوسیالیست‌های اروپا» بدل شد.

پس از مرگ دوست بی‌همتایش، انگلس تمام وقت و انرژی خود را صرف آماده کردن جلد‌های دوم و سوم سرمایه برای چاپ کرد، زیرا احدی جز انگلس قادر به تنظیم دست‌نویس‌های مارکس نبود و اگر انگلس به این کار نمی‌پرداخت، این کار ولو برای چند دهه، متوقف و معطل می‌ماند و این خود پیداست که چه زیانی می‌توانست به مجموع جنبش انقلابی برساند.





در عین حال به نگارش اثر مهم خود «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» پرداخت که لنین آن را یکی از آثار اساسی سوسیالیسم معاصر می‌شمرد. در سال ۱۸۸۸ انگلس اثر معروف خود به نام «لودویک فویرباخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمان» را نگاشت. در این اثر انگلس اهمیت ساخت‌های روبنائی (فلسفه، اخلاق، مذهب، و غیره) را در تکامل عمومی جامعه یادآور می‌شود و نقش فعال روبنا و استقلال نسبی آن و تاثیرش را در مجموع جامعه و زیربنای آن یادآور می‌گردد. این روش را ما در نامه‌های انگلس درباره‌ی ماتریالیسم تاریخی که در همین دوران نوشته شده می‌بینیم. هدف از این کار، تلاش برای حفظ روح زنده آموزش مارکس از ابتدای و تبدیل آن به اقتصادگرایی و مادی‌گرایی اقتصادی بود. مثلاً انگلس در نامه‌ای به بلوخ^{۲۴} می‌نویسد:

^{۲۴}.Bloch





«موافق درک ماتریالیستی تاریخ، در روند تاریخی، نکته‌ی تعیین‌کننده در آخرین تحلیل عبارت است از تولید و تجدید تولید زندگی واقعی. نه من و نه مارکس هرگز مدعی چیزی بیش از این نشده‌ایم. اگر کسانی این حکم را تحریف می‌کنند و مدعی می‌شوند که گویا عامل اقتصادی تنها عامل تعیین‌کننده است، در آن صورت چنین کسانی این حکم را به یک جمله‌ی پوچ، مجرد و بی‌معنی مبدل می‌سازند.» (کلیات - ج ۳۷، ص ۳۹۴). انگلس به شدت از کسانی انتقاد می‌کند که می‌خواهند استتباط مادی تاریخ را از اسلوب تحقیق به یک قالب کلی و نسخه‌های مشکل‌گشائی مبدل سازند که مرد محقق و دانشمند را از ضرورت تحقیق و بررسی مصالح واقعی و عینی خلاص می‌کند و حل همه‌ی مسائل را از پیش در دسترسش قرار می‌دهد.





انگلس در همین دوران در نامه به شمیدت^{۲۰} می‌نویسد: «استنباط تاریخی ما مقدم بر هر چیز و به‌ویژه راهنمای بررسی است و نه اهرمی برای ساخت و پرداخت مسائل به‌شیوه‌ی هگلی» (کلیات - ج ۳۷ - ص ۳۷۱). در نامه به بلوخ می‌نویسد: «متأسفانه دم به دم مدعی می‌شوند که تئوری نوین را کاملاً درک کرده‌اند و همین که احکام اساسی آن را فرا گرفتند، قادرند آن را تر و فرز به کار بندند و حال آن‌که حتی این احکام اساسی را همیشه به‌درستی درک نکرده‌اند و من بسیاری از «مارکسیست»‌های تازه‌کار را از این جهت می‌توانم مورد نكوهش قرار دهم، زیرا به‌برکت این جریان، اغتشاش و درهم‌اندیشی شگفت‌انگیزی پدید شده است.» (همانجا - ص ۳۹۶) ملاحظه کنید چه اضطراب بزرگی در قلب معلم پیر

^{۲۰}. Schmidt





انقلابی موج می زند و تا چه حد گرایش تبدیل یک آموزش علمی و زنده به جزمیات و شرعیات بی روح آنها، او را نگران می سازد. در سال ۱۸۹۴ انگلس به سرعت تندرستی خود را از دست داد و در ۵ اوت ۱۸۹۵ به بیماری سرطان گلو درگذشت.*

*مراجعه به آثار کلاسیکها موافق چاپ آنها به زبان روسی است.



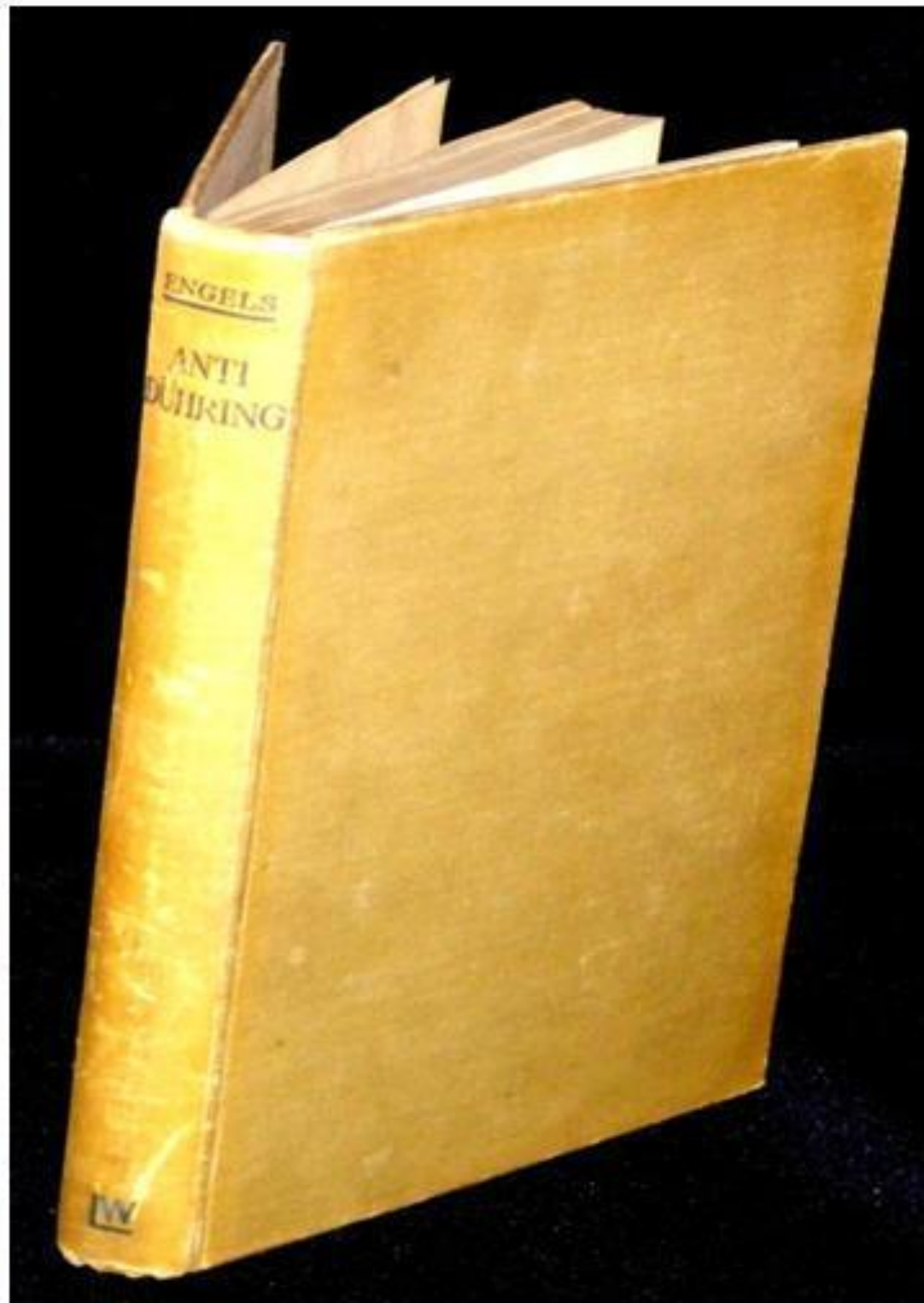
صد سال از انتشار

«آنتی دورینگ»

می گذرد!

نوشته: احسان طبری

«به سوی آینده»





صد سال از انتشار «آنتی دورینگ» می گذرد!

(۱۸۷۸-۱۹۷۸)

نوشته: احسان طبری





صد سال از انتشار «آنتی دورینگ» می گذرد!

(۱۸۷۸-۱۹۷۸)

«نور این دیده بان اتفاقاً زمانی تابیدن گرفت، که در افق سیاسی ابرهای سیاه طوفانی پدید شد.»

فرانتس مرینگ

در سال جاری ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) یک سده‌ی تمام از انتشار آنتی دورینگ، یکی از مهم‌ترین آثار کلاسیک مارکسیسم می گذرد.

«آنتی دورینگ» کوتاه‌شده‌ی نام اصلی کتاب است. نام اصلی آن چنین است: «آقای اویگن دورینگ علم را دگرگون می کند.» این عنوان تعریض‌آمیز،

اشاره به دعوی پر سر و صدای دورینگ است که گویا کشفیات زیر و روکننده‌ای در جهان بینی و علوم کرده است.

اویگن دورینگ (۱۸۳۳-۱۹۲۱) در دوران انتشار اثر معروف انگلس، خود دانشیار جوانی بود که با نگارش چند کتاب، مانند دوره‌ی فلسفه (۱۸۷۵)،

دوره‌ی اقتصاد ملی و اجتماعی (۱۸۷۶) و تاریخ انتقادی اقتصاد ملی و سوسیالیسم (۱۸۷۵)، نامش بر سر زبان‌ها افتاده بود. هدف دورینگ این بود که با





اختراع سوسیالیسم دروغین پروسی در مقابل نفوذ روزافزون مارکسیسم، سدی ایجاد کند و سوسیالیسم را شاخه‌ای از «اصل عام عدالت» جلوه دهد و رسالت پرولتاریا و ضرورت تاریخی پیدایش سوسیالیسم از تکامل اقتصادی جامعه را منکر شود.

اتفاقاً در جریان این سال‌ها بر اثر اتحاد دو گروه («طرفداران لاسال» و «گروه ایزه‌ناخ») حزب «سوسیال‌دموکرات آلمان» پا به عرصه‌ی وجود نهاد بود. این حزب که در آن صاحب‌نظران خرده‌بورژوا رخنه داشتند، به آسانی می‌توانست در جاده‌های نظری و سیاسی نادرستی سیر کند و این درهم‌اندیشی حتی دامن‌گیر انقلابیون اصیلی مانند لیب‌کنشت و بیل نیز می‌شد. به‌ویژه آن‌که برخی‌ها، نظریات اویگن دورینگ را، که با فضل‌فروشی پرهیاهوئی همراه بود، سخت جدی گرفته و آن‌را حتی در صفوف حزب اشاعه می‌دادند. از جمله یکی از افراد سرشناس حزب نوبنیاد سوسیال‌دموکرات آلمان به نام «مست»^{۲۶} به دورینگ‌گرایی فعالی بدل شده بود و اندیشه‌های او را در صفوف حزب اشاعه می‌داد. به‌علاوه گروهی از دانشجویان و برخی از کارگران (که به‌قول مارکس پیشه‌ی کارگری را رها کرده و به‌دنبال تئوری رفته بودند و لذا به هر عالم‌نمائی می‌پیوستند) تحت تأثیر دورینگ قرار گرفتند. ویلهلم لیب‌کنشت از دوستان کهن رزمی مارکس و انگلس (پدر کارل لیب‌کنشت، رهبر انقلاب آلمان در ۱۹۱۸) برای جلوگیری از رخنه‌ی بیشتر مغلطه‌های اویگن دورینگ به‌دست کسانی مانند مست، به فریدریش انگلس مراجعه کرد و از وی خواهش نمود با این نظریات گمراه‌کننده از لحاظ علمی و نظری مقابله کند. انگلس نیز

^{۲۶} - I. Most





با وجود کراهتی که از مقابله‌ی شخصی با دورینگ داشت (زیرا وی را از جهت شخصی مرد در خورد ترحمی می‌یافت)، به خاطر ضرورت حادّ اجتماعی و سیاسی مسأله، بر آن شد که با این بدعت‌گذار نوظهور وارد مناظره شود و حزب را از خطر تجدیدنظرطلبی در مارکسیسم محفوظ دارد. بدین ترتیب اثر معروف انگلس، که از نظر شکل، خود یک ردیه‌ی شرسار از مضمون و در عین حال آراسته به مباحثی است که جهان‌بینی مارکسیستی را عرضه داشته و غنی کرده و آن را به حق می‌توان جنگ جامع دانش مارکسیستی خواند، به وجود آمد. زبان انگلس در این اثر جابه‌جا با طنزهای شیوایی که بر بلاغت مطالب می‌افزاید، همراه است. ردیه‌ی انگلس، در واقع کار دورینگ را ساخت و در پایان انتشار مقالات، خود انگلس به لیب‌کنشت نوشت: «میل دارم امیدوار باشم که دورینگ گرائی دچار شکست کامل شد و این کار خاتمه یافت.»

نظریات فلسفی او یگن دورینگ التقاطی بود از ماتریالیسم عامیانه، پوزیتیویسم اوگوست کنت^{۲۷} فیلسوف فرانسوی (که تنها «علوم مثبت» یعنی علوم تجربی را دارای ارزش معرفتی می‌دانست و نقش فلسفه را به کلی انکار می‌کرد) و پاره‌ای اندیشه‌های ایده‌آلیستی. ولی دورینگ این التقاط را یک «شیوه‌ی تفکر جدید» می‌شمرد که به وسیله‌ی او کشف شده است. دورینگ بر بنیاد این اندیشه‌های التقاطی، چنان که در پیش نیز یاد کردیم، تئوری «سوسیالیستی» خاص خود را نیز که یکی از اشکال و انواع سوسیالیسم خرده‌بورژوائی است، عرضه داشته و به‌ویژه با گستاخی و حرارتی تمام به مارکسیسم تاختن آورد.

^{۲۷} -Auguste Comte





کتابخانه «به سوی آینده»

سرشت واقعی اندیشه‌های دورینگ را سرنوشت آتی آن خوب بر ملا می‌کند: دورینگ ۸۸ سال عمر کرد و در ۱۹۲۱ درگذشت و در سال‌های آخر زندگی به اندیشه‌های «یهودی‌ستیزی» (آنتی‌سمی‌تسم) و «نژادگرایی» (راسیسم) روی آورده بود. اثر انتقادی انگلس این نقش را ایفا کرد که دورینگ را از عرصه‌ی جلوه‌گری‌های دروغین «سوسیالیستی» بالمره بیرون راند و تقابش را برای همیشه درید.

برای ما اثر «آنتی‌دورینگ» از جهت مقابله با آقای اویگن دورینگ دانشیار دانشگاه آن روز آلمان نیست که قابل توجه است. جهت شخصی قضیه برای انگلس نیز مطرح نبود و آن اندازه‌ای هم که می‌توانست، در اثر فعالیت «دورینگ‌گرایان» عصر مطرح باشد، خیلی زود اهمیت و فعلیتش زایل شد. برای ما اثر «آنتی‌دورینگ» به عنوان سند معتبر آموزش مارکسیستی دارای منزلتی انکارناپذیر است. این اثر تراژنامه‌ی تکامل آموزش مارکس و انگلس طی سی سال قبل از تألیف آن است. در این اثر اجزای سه‌گانه‌ی آموزش مارکسیستی یعنی: ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی، اقتصاد سیاسی و تئوری کمونیسم عملی به قلم اندیشه‌وری بزرگ مانند انگلس عرضه شده است. انگلس از ۱۸۷۶ کار خود را بر روی «آنتی‌دورینگ» آغاز کرد و دست‌نویس کتاب را مرتباً از نظر مارکس می‌گذرانید و فصل دهم «بخش اقتصادی» کتاب، تحت عنوان «نکاتی درباره‌ی تاریخ علم اقتصاد» به وسیله‌ی خود مارکس نگاشته شده است. بیهوده





نیست که لنین می گوید «آنتی دورینگ» باید به «کتاب بالینی» و همدم هر کارگر آگاه بدل شود. لنین در توصیف این اثر تصریح می کند که : «در این اثر مهم ترین مسایل فلسفه، طبیعت شناسی و علوم اجتماعی تحلیل شده است. این کتابی است به حد شگفت آوری پر مضمون و آموزنده.^{۲۸}

از ژانویه سال ۱۸۷۷ تا ژوئیه سال ۱۸۷۸ آنتی دورینگ به صورت مقالات مسلسل در روزنامهی فورورترس^{۲۹} که ارگان مرکزی و ناشر افکار «حزب سوسیال دموکرات» آلمان بود انتشار یافت. دشمنان مارکسیسم از این سلسله مقالات سخت به خشم آمدند و به نوبهی خود دست به حمله متقابل زدند. در سال ۱۸۷۷ کنگرهی حزب سوسیال دموکرات تشکیل شد. دورینگ گرایان عضو حزب، طلبیدند که از ادامهی انتشار این سلسله مقالات در فورورترس خودداری شود. در سال ۱۸۷۸، «قانون فوق العاده» علیه سوسیالیست ها از طرف دولت آلمان تصویب شد. موافق این «قانون»، کتاب آنتی دورینگ که در همان سال نشر یافته بود، در آلمان ممنوع گردید.

به رغم همهی این فشارها و ممنوعیت ها، نیاز جنبش انقلابی به این کتاب موجب شد که آنتی دورینگ حتی در حیات مؤلف بزرگ آن، سه بار به چاپ برسد. یعنی در ۱۸۷۸ در لایپزیک، در ۱۸۸۶ در زوریخ و در ۱۸۹۴ در شتوتگارت. اینک این کتاب که پس از «سرمایه» اثر مارکس، یکی از معروف ترین و

^{۲۸} - لنین : کلیات، به زبان روی، چاپ چهارم، جلد ۲، صفحه ی ۱۱ - تکیه از ما است.

^{۲۹} - Vorwarts





بزرگ‌ترین آثار کلاسیک جهان‌بینی مارکسیستی شمرده می‌شود، به اغلب زبان‌های بزرگ دنیا ترجمه شده و میلیون‌ها انقلابی در مکتب آن آموخته و پرورده شده‌اند. خود مارکس درباره‌ی اهمیت تئوریک این اثر در نامه‌ی خود (۱۱ آوریل ۱۸۷۷) به «ب.ب.براکه» مورخ می‌نویسد: «در واقع افرادی که دارای تحصیلات علمی هستند از احکام مثبت‌های که انگلس در این کتاب آورده، می‌توانند بسی چیزها به دست آورند.»^{۳۰}

چنان که یاد کردیم آنتی‌دورینگ، بر حسب سه جزء اساسی مارکسیسم، به سه بخش یا کتاب جداگانه تقسیم شده است: فلسفه، اقتصاد و سوسیالیسم.

هدف عمده و اساسی کتاب تنها رد نظریات دورینگ نبود، برای این کار جزوه‌ی کوچکی کافی بود. هدف، چنان که خود انگلس تصریح می‌کند آن بود که رد نظریات دورینگ بهانه‌ای قرار گیرد، برای عرضه داشت مارکسیسم به شکل اثباتی. لذا هدف کتاب عبارت است از نبرد و دفاع پی‌گیر از ماتریالیسم دیالکتیک و بیان همه‌جانبه و جامع آن. این نبردی است که نه تنها در زمان انگلس، بلکه امروز نیز فعلیت و اهمیت حاد خود را حفظ کرده است، زیرا شیوه‌ی التقاطی، استفاده از احکام جداگانه و مصطلحات جداگانه‌ی مارکسیسم در داخل سیستم‌های شبه سوسیالیستی، سفسطه‌آمیز و منحرف، در دوران ما نیز نه تنها سخت متداول است، بلکه حتی به یکی از اسالیب ظریف مبارزه‌ی طبقاتی دشمنان پرولتاریا مبدل شده است. لذا آنچه که انگلس در برابر خود نهاده

^{۳۰} - مارکس و انگلس: کلیات، جلد ۲۶، صفحه‌ی ۴۵۹





کتابخانه «به سوی آینده»

بود، یعنی دفاع از آن مارکسیسمی که در کلیه‌ی اجزای خود بر بنیاد خارائین ماتریالیسم دیالکتیک قرار دارد و از خصلت التقاطی (گل چینی فاقد ارتباط مطالب از اینجا و آنجا) و تناقضات درونی اسلوبی و فکری مبری است، برای مارکسیست‌های عصر ما نیز بسی آموزنده است. در این زمینه لنین یادآور می‌شود: «یا ماتریالیسمی که تا آخر پی‌گیر است و یا دروغ و درهم‌اندیشی‌های ناشی از ایده‌آلیسم فلسفی. چنین است طرح مسأله در همه‌ی ابواب کتاب آنتی‌دورینگ.»^{۳۱}

ما مباحث وسیع کتاب را در اینجا تلخیص نمی‌کنیم زیرا این امر موجب حقیر کردن آن می‌شود و یک بیان کوتاه و فشرده هرگز نمی‌تواند منعکس‌کننده غنا و ژرفای مطالب مختلف باشد. در این مورد باید از زبان مولوی گفت:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای

چند باشد قسمت یک روزه‌ای؟

^{۳۱} - لنین : کلیات، جلد ۱۴، صفحه ی ۳۲۳





ولی برای آن که تنها تصویری از مطالب متنوع مطروحه در «آنتی دورینگ» به دست دهیم برخی از مهم‌ترین مواضع مورد بحث در این کتاب را برمی‌شمریم: «تاریخ تکامل فلسفه و اشکال آن و از آن جمله اشکال ماتریالیسم»، «مسأله‌ی اساسی فلسفه»، «اشکال مختلف منطق از منطق صوری و منطق دیالکتیک و قوانین منطق دیالکتیک»، «ماده، زمان، مکان، حرکت و اشکال آن»، «پایه‌ی علمی تقسیم علوم بر اساس اشکال حرکت»، «جبر و اختیار»، «بی‌پایانی به چه معناست و رد سفسطه‌های دورینگ در این زمینه و ارزیابی تئوری کانت درباره‌ی پیدایش جهان»، «راه معرفت و تناسب بین حقیقت مطلق و حقیقت نسبی»، «شعور و زندگی و اهمیت تئوری داروین در مورد تکامل انواع»، «نقش نفوس در تکامل جامعه»، «نقش قهر در تاریخ»، «کار و سرمایه»، «بهره‌ی زمین»، «بررسی انتقادی تئوری‌های اقتصادی»، «تضاد اساسی جامعه‌ی سرمایه‌داری و حل آن»، «رسالت تاریخی پرولتاریا»، «مشخصات جامعه‌ی نوین سوسیالیستی از جهت حل تضاد بین شهر و ده و کاریدی و فکری»، «مسأله‌ی خانواده» و غیره و غیره. همین فهرست ناقص نشان می‌دهد که «آنتی دورینگ» به چه مسایل مهمی که تا آن موقع مارکسیسم تنها اینجا و آنجا در آثار گوناگون بنیادگذارانش به آن‌ها پاسخ داده بود به شکل منظم و جامع جواب می‌دهد و آموزش مارکسیستی را به صورت یک بیان مکمل و منسجم علمی عرضه می‌دارد. حتی برای بزرگ‌ترین هم‌زمان مارکس و انگلس این امر تازگی داشت و آن‌ها با این آموزش، بدین شکل منظم و تفصیلی آشنائی نداشتند و در مواردی که پاسخ اصیل مارکسیستی را به مسایل نمی‌دانستند، آسان به دام





این و آن می افتادند. تنها مارکس و انگلس قادر بودند آموزش خود را از خطر «التقاط» رهائی بخشند، زیرا اگر این شالوده ریزی محکم انجام نمی گرفت، ای چه بسا مباحث با پاسخ‌ها و راه‌حل‌هایی پر می شد که از جهت سرشت منطقی خود با مارکسیسم تضاد جلی یا خفی داشتند. تردیدی نیست که اقدام انگلس در این باره پاسخ‌گوئی به یک نیاز شگرف تاریخی و گام بزرگی در راه تکامل تئوریک مارکسیسم محسوب می شد.

معرفی چند اثر انگلس:

۱- آقای اویگن دورینگ علم را دگرگون می کند

آنتی دورینگ کوتاه‌شده‌ی نام اثر کلاسیک فریدریش انگلس است و عنوان کامل کتاب چنین است: آقای اویگن دورینگ علم را دگرگون می کند. اویگن دورینگ^{۳۲} از ایدئولوگ‌ها و صاحب‌نظران خرده‌بورژوازی آلمان بود. کتاب آنتی دورینگ مناظره و پولمیک همه‌جانبه‌ای است با نظریات این ایدئولوگ خرده‌بورژوا و بیان جامعی است از اجزای سه‌گانه‌ی آموزش مارکسیستی، یعنی: ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی، اقتصاد سیاسی و تئوری کمونیسم علمی. آنتی دورینگ، بر حسب سه جزء اساسی مارکسیسم، به سه بخش جداگانه تقسیم شده است: فلسفه، اقتصاد، سوسیالیسم.

^{۳۲} -Eugen Duhring





کتابخانه «به سوی آینده»

اینک به بررسی اجزای مختلف کتاب پردازیم.

در مدخل، انگلس رشد و تکامل فلسفه را مورد بررسی قرار می‌دهد و ضرورت تاریخی پیدایش مارکسیسم را مبرهن می‌سازد. انگلس ادوار مختلف فلسفه را یاد می‌کند: ماتریالیسم ساده لوحانه (نائیف) عهد باستان و سپس متافیزیک قرون ۱۷ و ۱۸ و آنگاه دیالکتیک ایده آلیستی فلاسفه کلاسیک آلمان (از کانت تا هگل) و سرانجام ماتریالیسم دیالکتیک مارکسیستی. انگلس قانونمند بودن تسلسل این ادوار تاریخی را مدلل می‌دارد و نشان می‌دهد که انطباق ماتریالیسم دیالکتیک بر سیر تکامل اجتماع، یعنی بر تاریخ، پایه‌ی علمی را برای بررسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به وجود می‌آورد و امکان می‌دهد که سوسیالیسم از مرحله‌ی تخیلی پا به مرحله‌ی علمی بگذارد. انگلس نشان می‌دهد که تکامل علوم طبیعی از سوئی و گسترش مبارزات طبقاتی از سوی دیگر در رشد و تکامل فلسفه نقش مؤثری ایفا کرده است و با پیدایش ماتریالیسم دیالکتیک خود موضوع فلسفه در معرض تحول عمیق واقع شد و فلسفه از مسایل تجریدی و انتزاعی دور از زندگی، که فوqش می‌خواست جهان را توضیح دهد، به سلاح انقلابی نیرومندی مبدل گشت که هدفش تغییر جهان است.

در بخش اول (فلسفه) انگلس همراه با توضیح نظریات دورینگ که سخنان خود را با بیان فلسفی مغلقی ادا کرده، و رد این نظریات، عمده‌ترین مسایل ماتریالیسم و دیالکتیک را نیز طرح و حل می‌کند و درباره‌ی استنباط مادی تاریخ سخن می‌گوید. انگلس در این بخش مسأله‌ی اساسی فلسفه را، که مسأله‌ی





رابطه‌ی ماده با شعور است، با پی‌گیری ماتریالیستی و دیالکتیکی حل می‌کند و می‌گوید که شعور انسانی محصول مغز اوست و مغز انسانی محصول طبیعت است و به‌همین دلیل قوانینی که بر اندیشه مسلط است با قوانینی که در طبیعت حکم فرما است، توافق و هماهنگی دارند و عرصه‌ی تفکر انسانی چیزی ماورای طبیعی و غیرقابل توضیح علمی نیست. به دیگر سخن، اندیشه‌ی انسانی انعکاس و بازتاب هستی (وجود) است. حتی انتزاعی‌ترین و تجربیدی‌ترین مفاهیم و اصول و احکام از واقعیت خارجی اخذ شده است و از آن جمله مفاهیم و اصول ریاضیات را ما در آخرین تحلیل از واقعیت خارجی استخراج کرده‌ایم و نتیجه‌ی تجارب ما در زندگی و ثمره‌ی نیازمندی‌های ما برای اداره‌ی امور زندگی است.

امکانات معرفت انسانی را حد و کرانی نیست و خود روند معرفت نیز بی‌پایان است و حقیقت مطلق تنها در ریشه‌ی بی‌پایان حقایق نسبی تحقق می‌یابد. جهان از جهت گوهر و سرشت خود یگانه است، ولی این یگانگی و یکسانی وجود در واقعیت مادی آن است، یعنی سرپای جهان از اشکال سخت گوناگون ماده‌ی جنبنده تشکیل شده است نه از چیز دیگر. این جهان مادی پیوسته جنبان، هم در زمان و هم در مکان بی‌کران است و زمان و مکان خود ذوات و جواهر مستقلی نیستند، بلکه اشکال عمده‌ی هستی موجوداتند. هم‌چنین ماده‌ی بی‌حرکت و جنبش و یا برعکس، حرکت و جنبش بدون ماده هر دو محال است. حرکت نیز شکل هستی ماده است و به‌همین جهت حرکت نیز مانند ماده آفریدنی و نابود کردنی نیست و جاویدان است. اشکال مختلف حرکت عبارت است از: حرکت مکانیکی، حرکت





شیمیائی، حرکت فیزیکی، و حرکت زیستی و بر اساس آن که یک علم کدامیک از این اشکال چهارگانه‌ی حرکت را بررسی کند، از علم دیگر متمایز می‌گردد، لذا پایه‌ی عینی تقسیم علوم تنوع حرکاتی است که در جهان هستی وجود دارد. همه‌ی علوم را نیز می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱- علمی که طبیعت نازیست‌مند را بررسی می‌کند (مانند مکانیک، فیزیک، شیمی)؛

۲- علمی که طبیعت زیست‌مند را بررسی می‌کند (مانند زیست‌شناسی، روان‌شناسی، پزشکی و غیره)؛

۳- علوم تاریخی (مانند جامعه‌شناسی، حقوق، زبان‌شناسی و غیره).

اما علمی که قوانین تفکر انسانی را مورد بررسی قرار می‌دهد عبارت است از منطق (منطق صوری یا ارسطویی و منطق دیالکتیک). انگلس رابطه‌ی منطق صوری را، که اشکال مختلف تفکر (مفهوم، حکم، استقراء، قیاس) را مورد بررسی قرار می‌دهد، و منطق دیالکتیک را، که محتوای تفکر را از جهت قوانین عام حاکم بر جهان که در آن انعکاس می‌یابند، بررسی می‌کند، توضیح می‌دهد و می‌گوید رابطه‌ی این دو نوع منطق با یکدیگر مانند رابطه‌ی علم حساب با ریاضیات عالی است، لذا یکی را نمی‌توان جانشین دیگری دانست و آن‌ها را در مقابل هم قرار داد، بلکه هر یک جای محکم و ویژه‌ی خود را دارند.





دیالکتیک تنها قانون تفکر نیست، زیرا چنان که گفته‌ایم، دیالکتیک در بررسی قوانین تفکر، قوانین حاکم بر جهان خارج را، که بازتاب آن در تفکر آدمی است، بیان می‌دارد، لذا دیالکتیک علم قوانین فوق‌العاده عام حرکت و تکامل طبیعت، انسان، جامعه و اندیشه است.

سپس انگلس در بخش اول کتاب «آنتی‌دورینگ» (فصول ۱۲ و ۱۳) قوانین عمده‌ی دیالکتیک را عرضه می‌دارد، یعنی قانون تضاد، که سرشت واقعی جنبش و خودجنبی را توضیح می‌دهد، قانون گذار از حرکت کمی به حرکت کیفی و قانون نفی در نفی. وی در همین بخش از نظر ماتریالیسم دیالکتیک مسایل مختلف علوم طبیعی و اجتماعی را بررسی می‌کند مانند: اهمیت فرضیه‌ی کانت درباره‌ی پیدایش جهان و تئوری تحول انواع داروین و نقش یاخته‌های اعضا و ماهیت زیست و خصلت طبقاتی اخلاق و مسأله‌ی برابری اجتماعی و رابطه‌ی مابین جبر و اختیار و غیره.

در بخش دوم کتاب، که به بیان آموزش اقتصادی مارکس اختصاص دارد، موضوع این علم و اسلوب آن تشریح شده است. پس از تعریف موضوع و اسلوب، انگلس تئوری ایده‌آلیستی «نفوس» را مورد بررسی قرار می‌دهد. موافق این تئوری که کشیش مالتوس انگلیسی آورنده‌ی آن بود گویا عامل افزایش جمعیت، عامل تعیین‌کننده در تحولات اجتماعی است. انگلس برخلاف این دعوی، نشان می‌دهد که این اقتصاد جامعه است که نقش قاطع را در تکامل ارتش، سیاست و قدرت حاکمه ایفا می‌کند و نشان می‌دهد که طبقات در جامعه از دور راه (اسارت در جنگ و بردگی از راه وام) پدید شده‌اند. انگلس محمل‌های اقتصادی انقلاب





سوسیالیستی و نقش انقلابی اعمال قهر را در تعویض نظام اجتماعی کهن به اجتماعی نوین روشن می‌سازد و استنباط مارکسیسم را از ارزش، کار ساده و بخرنج، سرمایه، ارزش اضافی، بهای زمین، بهره‌ی زمین و غیره توضیح می‌دهد. در همین جا است که مارکس فصلی نگاشته است (فصل دهم). در فصلی که مارکس نگاشته، برخی مسایل تاریخ اقتصاد سیاسی بررسی شده است و از آن جمله معمای «جدول‌های اقتصادی»^{۳۳} اقتصاددان فرانسوی حل می‌گردد.

در بخش سوم کتاب، تاریخ و تئوری سوسیالیسم علمی مورد بررسی قرار گرفته است.

انگلس می‌گوید سوسیالیسم علمی بیان تئوریک جنبش پرولتاری است و این تئوری جامعه‌ی کمونیستی آینده را توصیف می‌کند. انگلس بر پایه‌ی استنباط مادی تاریخ تضاد اساسی سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. این تضاد عبارت است از تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولید، بین خصلت اجتماعی تولید و شیوه‌ی خصوصی تملک. مظاهر این تضاد عبارت است از: تضاد بین سازمان تولید در هر بنگاه جداگانه از سوئی و هر ج و مرج و آشفتگی تولید در مجموع اجتماع سرمایه‌داری از سوی دیگر. تضاد بین پرولتاریا از سوئی و بورژوازی از سوی دیگر. برای حل این تضادهای سرشتی و بنیادی جامعه‌ی سرمایه‌داری، ک خود هرگز قادر به رفع آنها نیست، تنها چاره انقلاب پرولتاری است. پرولتاریا قدرت حاکمه را به دست می‌گیرد و وسایل تولید را به مالکیت اجتماعی

^{۳۳} -Quesnay





کتابخانه «به سوی آینده»

در می آورد. در چنین حالتی، سازمان نقشه‌مند تولید در مقیاس سراسر اجتماع جای هرج و مرج تولید را می‌گیرد و تکامل بلاانقطاع و شتابنده‌ی نیروهای مولده آغاز می‌گردد. بر همین اساس آن تقسیم کاری که اکنون موجب مسخ و مثله‌شدن شخصیت بشری است، از میان می‌رود. همه‌ی اعضای جامعه در کار مولده شرکت می‌جویند و خود کار از بار سنگین به نیاز اولیه‌ی حیاتی مبدل می‌شود. در نتیجه تضاد بین کار فکری و کار جسمی و بین شهر و ده از میان برمی‌خیزد و تمایز و اختلاف بین طبقات از میان می‌رود و دولت زوال می‌یابد. خانواده به شکل بنیادی تغییر شکل می‌یابد. پرورش کودکان و جوانان با کار همراه می‌شود. انواع شیوه‌های تفکر غیرعلمی به تدریج رخت برمی‌بندد آدمیان عنان سرنوشت اجتماعی خویش را با آگاهی تمام در دست می‌گیرند و در نتیجه بر طبیعت نیز سیطره می‌یابند و بشریت با جهشی از عرصه‌ی جبر وارد عرصه‌ی اختیار می‌شود.

بسیاری از آنچه که انگلس در این بخش از کتاب بیان کرده و روزی تئوری محض بوده، امروز در کشورهای سوسیالیستی به واقعیت تبدیل یافته و محمل‌های حقیقی تحقق سراسر این توصیف به واقعیت از هم‌اکنون فراهم شده است. یعنی محک واقعیت، صحت و اصالت عیار تئوری را هم‌اکنون به ثبوت رسانده و روشن شده است که سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس پنداربافی نیست (آن طور که اندیشه‌پردازان بورژوا سعی دارند آن را جلوه دهند) بلکه علم است.





۲- منشأ خانواده، مالکیت و دولت

انگلس این اثر خود را طی سه ماه (از مارس تا مه ۱۸۸۴) نگاشت. سپس آن را در ماه اکتبر همین سال منتشر ساخت. این اثر طی شش سال چهار بار به طبع رسید. انگلس در جریان چاپ چهارم اثر، یعنی طی سالهای ۱۸۹۰-۱۸۹۱، تغییرات فراوانی در آن وارد کرد و برخی مطالب آن را تکمیل نمود. از جمله، به ویژه در بخش مربوط به خانواده، از نتیجه‌ی تحقیقات کوالوسکی^{۳۴}، جامعه‌شناس روس (۱۸۵۱-۱۹۱۶) استفاده‌ی شایان کرد. به علاوه پیش‌گفتار تازه‌ای تحت‌عنوان درباره‌ی تاریخ خانواده‌های ابتدائی بر کتاب افزود و نظریات مورخ سوئیسی باخ‌اوفن^{۳۵} (۱۸۱۵-۱۸۸۷)، مورخ انگلیسی، مک‌لنن^{۳۶} و مورگان را درباره‌ی خانواده در این پیش‌گفتار مورد استفاده قرار داد. این پیش‌گفتار نخست به صورت مقاله‌ای جداگانه در سال ۱۸۹۱ نشر یافت و سپس انگلس آن را بر اثر خویش افزود. در این پیش‌گفتار تکامل نظریات جامعه‌شناسان نامبرده درباره‌ی خانواده بیان شده است.

^{۳۴} -Kovalevsky

^{۳۵} -Bachofen

^{۳۶} -Mac - Lennan





شایان ذکر است که کارل مارکس برای کشفیات لوئیس هنری مورگان^{۳۷} جامع‌شناس و مردم‌شناس آمریکائی (۱۸۱۸-۱۸۸۱) درباره‌ی تاریخ ابتدائی انسان اهمیت و ارزش بسیار قایل بود و خود در صدد بود که نتایج پژوهش‌های مورگان را در کتابی مخصوص گرد آورد و تحلیل کند، ولی مرگ مانع آن شد که به این نیت خویش جامه عمل بپوشاند. این‌جا نیز دوست و هم‌زمش دامن همت به کمر زد و با استفاده از یادداشت‌های مفصلی که مارکس پس از بررسی کتاب مورگان موسوم به «جامعه‌ی کهن»، از فصول این کتاب برجای گذاشته و حواشی متعددی که بر آن نوشته بود، دست به کار تدارک کتاب گردید.

در اثر انگلس مسایل عمده‌ی جامعه‌ی ابتدائی (یا جامعه‌ی نخستین، یا کمون اولیه) مورد بررسی قرار می‌گیرد، سیر تکامل و تحول مناسبات خانوادگی و زناشویی تحقیق و تحلیل می‌شود، مشخصات «کمونیسم» دودمانی (در نمونه‌ی خلق‌های یونان و روم و ژرمن) نشان داده می‌شود و توضیح می‌گردد که علل اقتصادی این تلاشی کدام است و در جریان این فروپاشی چگونه مالکیت خصوصی، طبقه و دولت پدید می‌شود.

انگلس در فصل اول کتاب، موسوم به مراحل ماقبل تاریخی تمدن دوره‌بندی تاریخ ابتدائی بشر را، به نحوی که مورگان پیشنهاد کرده بود، بیان می‌دارد و سپس این دوره‌بندی را تعمیم می‌دهد و دو مرحله‌ی اساسی تکامل جامعه‌ی ماقبل طبقاتی را برجسته می‌سازد. این دو مرحله عبارتند از:

^{۳۷} -Lewis Henry Morgan





کتابخانه «به سوی آینده»

اولاً، مرحله‌ای که بیشتری محصولات آماده‌ی طبیعی مورد بهره‌برداری انسانی قرار می‌گیرد و محصولاتی که انسان مصنوعاً ایجاد می‌کند، به افزار کمکی برای این بهره‌برداری مبدل می‌شود.

ثانیاً، مرحله‌ی پیدایش دامداری و زراعت و دوران دست‌یافتن انسان به شیوه‌های افزایش تولید محصولات طبیعت به کمک فعالیت انسانی.

در فصل دوم کتاب، نمودار (شمای) مورگان درباره‌ی زناشوئی و خانواده بررسی می‌شود و این شما، در پرتو اطلاعات تازه‌تری که دانش معاصر انگلس عرضه داشته بود، مورد تجدید نظر و بازبینی قرار می‌گیرد. از جمله انگلس در بررسی مسأله‌ی خانواده از آن حدود و ثغور تاریخی که مورگان بدان اکتفا ورزیده بود، بسی فراتر می‌رود و وضع خانواده را در جامعه‌های طبقاتی نیز مورد بررسی و تحلیل و از آن جمله خانواده بورژوائی را مورد انتقاد جدی قرار می‌دهد.

انگلس در فصل سوم اهمیت طایفه (ژانس، یا ویس در اصطلاح قدیم ایران، یا دودمان) را می‌شکافد و نشان می‌دهد، همان‌طور که طبقه، یاخته‌ی اساسی جامعه‌ی طبقاتی است، طایفه یا دودمان، یاخته‌ی اساسی جامعه‌ی پیش از طبقات است. در این فصل، انگلس «کمونیسم» نخستین دودمانی را مورد بررسی و تحلیل ژرف‌بینانه‌ای قرار می‌دهد.





فصل چهارم کتاب، در واقع دنباله‌ی منطقی فصل سوم است و در این فصل انگلس طایفه یا ژانس یونانی را تحقیق می‌کند.

انگلس فصول چهارگانه‌ی اول اثر خود را بر پایه‌ی پژوهش‌های مورگان نگاشته و مصالح و تعمیمات او را مورد استفاده قرار داده است، ولی از فصل پنجم تا نهم، اتکای انگلس به پژوهش‌های مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان دگر است.

در این فصول پنج‌گانه انگلس روند پیدایش مالکیت خصوصی، نابرابری در ثروت، طبقات و دولت را روشن می‌کند و به‌رغم نظریه‌ی جامعه‌شناسان بورژوا، که مدعی بودند و هستند که این مقولات گویا همیشه در تاریخ بشر وجود داشته و خود آن‌ها محصول غرایز ابدی انسانی است، نشان می‌دهد که مالکیت خصوصی از موعد معینی در تاریخ بشر پدید می‌شود و پیدایش دولت نیز نتیجه‌ی پیدایش مالکیت خصوصی، نابرابری در ثروت و تقسیم جامعه به طبقات متخاصم است.

انگلس نشان می‌دهد که افزایش بازدهی کار و تحول در تقسیم کار اجتماعی منجر به پیدایش مبادله‌ی محصولات، ایجاد طبقات، تحقق مالکیت خصوصی و در نتیجه‌ی فروپاشی نظام کمونیسم نخستین و ظهور دولت گردیده است.





دولت به‌مثابه‌ی حربیه‌ی طبقات بهره‌کش برای سرکوب طبقات ستم دیده‌پدیده شده است و لذا با از میان رفتن ناگزیر طبقات در جامعه، به‌ناچار ضرورت وجود دولت نیز پایان می‌یابد. همان‌طور که مقولات دولت، مالکیت خصوصی و طبقات در تاریخ هم‌زادند، همان‌طور زوال آن‌ها نیز پس از پیروزی نظام کمونیستی روندی است به هم پیوسته.

اثر انگلس سهم‌گران بهای تتوریک در گنجینه‌ی فکری مارکسیسم است و نین به‌همین جهت آن را به حق «یکی از آثار اساسی سوسیالیسم معاصر» نامیده است. ولی باید یادآوری کرد که در زمینه‌های مورد بررسی انگلس بعدها علم پژوهش‌های وسیعی انجام داده و با فیض‌گیری از احکام رهنمودی انگلس، در جامعه‌های سوسیالیستی آثار معتبری به‌ویژه درباره‌ی چگونگی تکوین انسان و مراحل نخستین جامعه‌ی انسانی به‌طبع رسیده است. تکامل نیرومند پژوهش‌های علمی هنوز از اهمیت شگرف علمی و تاریخی اثر داهیان‌هی انگلس نکاسته است.

۳- دیالکتیک طبیعت

«دیالکتیک طبیعت» نام اثر برجسته‌ی فردریش انگلس است. در این اثر انگلس مهم‌ترین مسایل طبیعت‌شناسی نظری را از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مورد بررسی قرار داده است. متأسفانه انگلس موفق نشد این اثر خود را به‌شکل کامل بنویسد، بلکه دیالکتیک طبیعت کتابی است ناتمام و مرکب از:





کتابخانه «به سوی آینده»

۱- دو گردهی مقدماتی برای کتاب،

۲- ده مقاله، که کم یا بیش از هم جدا و مستقل هستند،

۳- ۱۶۹ یادداشت و قطعات مختلف،

این اجزا در اندیشه‌ی انگلس می‌بایست طی متن به هم پیوسته‌ای ترکیب شود و کتاب منسجمی را به وجود آورد.

انگلس در تاریخ ۳۰ مه ۱۸۷۳ نامه‌ای به مارکس نگاشته که در آن اندیشه‌ی خود را برای نگارش کتاب دیالکتیک طبیعت مطرح ساخته است. خود کتاب، بدان شکلی که بیان داشتیم، در سال‌های ۱۸۷۲-۱۸۷۳ نوشته شده است. به علاوه انگلس سه یادداشت خود را، که در سال‌های ۱۸۸۵-۱۸۸۶ نگاشته شده و در ابتدا به آثار دیگر انگلس (یعنی آنتی دورینگ و لودویک فویرباخ) تعلق داشته، جزء کتاب دیالکتیک طبیعت کرده است. مرگ مارکس به انگلس امکان نداد که کار نگارش دیالکتیک طبیعت را به پایان رساند، زیرا پس از درگذشت مارکس، انگلس تمام وقت خود را مصروف تنظیم و تکمیل اثر بزرگ دوست کبیرش، یعنی «سرمایه» کرد. به علاوه رهبری جنبش کارگری جهانی، که دیگر بسط فراوان یافته بود، وقت زیادی می‌طلبید. انگلس تا آخر عمر فرصت





کتابخانه «به سوی آینده»

نیافت اثری را که پایه‌ریزی کرده بود، تکمیل کند و این خود جلوه‌ای از سطح اخلاقیات انگلس است که به خاطر اجرای وظیفه نسبت به هم‌رزم سترگ خویش کار خود را در پله‌ی دوم قرار داد.

اثر انگلس به همان شکل ناتمام خود، برای نخستین بار در سال ۱۹۲۵ به دوزبان آلمانی و روسی در اتحاد شوروی نشر یافت.

در مقدمه‌ی چاپ دوم کتاب آنتی‌دورینگ انگلس وظیفه‌ای را که در برابر خویش به هنگام کار بر روی دیالکتیک طبیعت نهاده بود، توصیف می‌کند و پس از شرح سیر معرفت خویش از مسایل طبیعت‌شناسی می‌نویسد:

«مسأله بر سر آن بود که در مسایل جزئی و مشخص نیز نسبت به آن حقیقتی که در مسایل عام و کلی در صحت آن ابداً و اصلاً تردیدی نداشتیم، به مقام اقناع برسیم و آن حقیقت این بود که در طبیعت نیز از خلال درهمی و آشفتگی یک سلسله تغییرات بی‌پایان درست همان قوانین دیالکتیکی حرکت که در تاریخ بر خصلت به ظاهر تصادفی حوادث مسلط است، راه خود را می‌گشایند. مطلب برای من این‌طور نمی‌توانست مطرح باشد که قوانین دیالکتیک را از خارج بر طبیعت تحمیل کنم. بلکه تنها این‌طور مطرح بود که این قوانین را در درون خود طبیعت جستجو کنم و آن‌ها را از درون خود طبیعت بیرون بکشم.»^{۳۸}

^{۳۸} - آنتی‌دورینگ، چاپ روسی سال ۱۹۵۷، صفحات ۱۱ و ۱۲





کتابخانه «به سوی آینده»

به بیان دیگر مطلب بر سر آن بود که دیالکتیک عینی طبیعت (که مستقل از ذهن ما و ادراک ما در روندهای طبیعی وجود دارد) کشف گردد و بیان شود و با این عمل ضرورت داشتن اسلوب دیالکتیک ماتریالیستی آگاهانه در طبیعت‌شناسی اثبات شود و ایده‌آلیسم و متافیزیک و شیوه‌ی ندانم‌گرایی و لادریت («آگنوستی‌سیسم»)، یعنی این که انسان را قادر به معرفت جهان نشمریم) از عرصه‌ی علوم طبیعی طرد شود. مطلب بر سر آن بود که مهم‌ترین نتایج کامل علوم طبیعی از جهت ماتریالیسم دیالکتیک مورد تفسیر قرار گیرد و بدین ترتیب عامیت و کلیت و همگانی بودن قوانین اساسی دیالکتیک ماتریالیستی مبرهن گردد.

چنان که می‌بینیم، از جهت تکامل جهان‌بینی علمی-انقلابی و به منظور اثبات و اساس‌مند ساختنش، وظیفه‌ای بود بسیار مهم و فوق‌العاده مبرم و ضرور. درباره‌ی ساختمان کتاب دیالکتیک طبیعت می‌توان از روی گرده‌ی نقشه‌ی عمومی کتاب، که ظاهراً در سال ۱۸۷۸ نوشته شده، تصویری به دست آورد. یازده ماده‌ی این نقشه را می‌توان تحت سه عنوان عمومی‌تر جمع کرد، یعنی از ماده‌ی یک تا سه تحت‌عنوان «فلسفه و علوم طبیعی» و سپس ماده‌های ۴ و ۵ تحت‌عنوان «طبقه‌بندی علوم و محتوای دیالکتیکی هر یک از آنها» و آنگاه از ماده‌ی ۶ تا ۱۱ تحت‌عنوان «انتقاد از لادریت، ایده‌آلیسم و متافیزیک در علوم طبیعی».





ولی محتوای موجود دیالکتیک طبیعت کاملاً با این تقسیم‌بندی‌ها منطبق نیست و فقط به شکل کلی آن را منعکس می‌کند و به‌ویژه راجع به بخش سوم در باره‌ی انتقاد از لادریت و ایده‌آلیسم (اصالت تصور یا انکارگرایی) و متافیزیک (شیوه‌ی تفکر غیردیالکتیکی) قطعات و مطالب پراکنده‌ای در کتاب وجود دارد.

انگلس در مقالات و قطعاتی که به بخش اول (یعنی فلسفه و علوم طبیعی) مربوط است، تکامل علوم طبیعی را از دوران رنسانس (یعنی نوزائی علم و هنر در آغاز قرون جدید در اروپا) بررسی کرده نشان می‌دهد که در تمام این ادوار، تکامل علوم طبیعی را تکامل نیروهای مولده مشروط و معین می‌ساختند و مابین تکامل علوم طبیعی و تکامل فلسفه، پیوند ناگسستنی وجود دارد. انگلس می‌گوید:

«در علوم طبیعی، به برکت تکامل و گسترش خود این علوم، دیگر استنباط متافیزیکی محال شده است...»

به‌همین جهت در علوم طبیعی بازگشت به دیالکتیک در کار عملی شدن است، ولی انگلس می‌افزاید:





«بازگشت به دیالکتیک، غیر آگاهانه انجام می‌گیرد و چون ناخودآگاه است، لذا روندی است متناقض و کُند.»^{۳۹}

انگلس به مناسبت بحث درباره‌ی تاریخ دیالکتیک، دو شکل عمده‌ی دیالکتیک ماقبل مارکس را تشریح می‌کند: شکل اول این دیالکتیک شکل فلسفه‌ی یونان باستان است که در آن (از هراکلیت و دمکراتیک گرفته تا ارسطو) عناصر دیالکتیکی فراوانی وجود دارد. شکل دوم این دیالکتیک فلسفه‌ی آلمانی است (از کانت گرفته تا هگل) که آن نیز، به‌ویژه در فلسفه‌ی هگل به حد عالی ادراک دیالکتیکی نیل می‌یابد ولی دیالکتیک عرفانی در فلسفه‌ی هگل جهان را به اصطلاح مارکس «بر روی سر» قرار داده بود^{۴۰}، یعنی به‌جای آن‌که از ماده به شعور برسد، از شعور مطلق (ایده‌ی مطلق) آغاز می‌کند و ماده را از متفرعات تکامل آن ایده‌ی مطلق می‌شمرد، لذا دیالکتیک هگل واژگونه است. انگلس دیالکتیک عرفانی هگل را مورد انتقاد قرار می‌دهد. سپس می‌گوید که سه کشف بزرگ و دوران‌ساز زمان ما در علوم طبیعی، یعنی «قانون بقا و تبدیل انرژی»، «کشف یاخته‌ی ارگانیک» و «کشف داروینیسیم و قوانین تکامل انواع» روند دیالکتیک را در درون طبیعت آشکار ساخته و این وظیفه را در برابر طبیعت‌شناسی نظری مطرح نموده، که دیالکتیک ماتریالیستی را به شکل منطقی ادراک کند و آن‌را فراگیرد.

^{۳۹} - دیالک تیک طبیعت، ۱۹۵۵، صفحه ی ۱

^{۴۰} - هگل خود تصریح دارد که در آموزش خود از فلسفه‌ی خاور و به‌ویژه مولوی بهره‌ای گرفته است.





کتابخانه «به سوی آینده»

انگلس تعریف زیر را از دیالکتیک افاده می‌کند:

«دیالکتیک علم ارتباط کل (یا ارتباط عمومی) است.»

و نیز

«دیالکتیک علم کلی‌ترین قوانین هر نوع حرکتی است.»

انگلس برای دیالکتیک سه قانون عمده ذکر می‌نماید، یعنی:

۱- قانون گذار از تغییر کمی به تحول کیفی و برعکس؛

۲- قانون نفوذ متقابل اضداد در یکدیگر؛

۳- قانون نفی در نفی.

انگلس دیالکتیک را به «عینی» یا دیالکتیک طبیعت و «ذهنی» یا دیالکتیک تفکر تقسیم می‌کند و می‌گوید که دیالکتیک ذهنی چیزی جز انعکاس

دیالکتیک عینی طبیعت در ذهن انسانی نیست و بدینسان دیالکتیک ذهنی به مثابه‌ی اسلوب، عالی‌ترین اسلوب تفکر است.

ولی انگلس از این که درس‌نامه و رهنمودی برای اسلوب دیالکتیکی بنگارد، احتراز دارد و می‌نویسد:





«ما در این جا قصد نداریم رهنمائی درباره‌ی دیالکتیک بنگاریم و تنها می‌خواهیم نشان دهیم که قوانین دیالکتیکی، قوانین واقعی طبیعت است و معنای این سخن آن است که این قوانین برای طبیعت‌شناسی نیز دارای قوت و اعتبار می‌باشد.»

گفتیم که عنوان عمومی بخش دوم کتاب عبارت است از تقسیم‌بندی علوم و محتوای دیالکتیکی هر یک از آنها. اندیشه‌ی مرکزی بخش دوم دیالکتیک طبیعت عبارت است از تقسیم‌بندی اشکال حرکت ماده و تقسیم‌بندی علوم برحسب این اشکال، زیرا علوم مختلف جز بررسی اشکال مختلف حرکت ماده چیزی نیستند.

نازل‌ترین شکل حرکت عبارت است از انتقال ساده‌ی ماده از جایی به جایی و عالی‌ترین شکل حرکت عبارت است از تفکر، یعنی سیر منطقی اندیشه‌ی انسانی از مقدمات به نتایج. علوم طبیعی اشکال مختلف حرکت مکانیکی، شیمیائی و زیستی را مورد بررسی قرار می‌دهند. هر شکل نازل حرکت، از طریق جهش دیالکتیکی، به شکل عالی‌تر حرکت مبدل می‌شود. هر شکل عالی حرکت شکل نازل‌تر را به عنوان یک عنصر تابع همراه خویش دارد، ولی نمی‌توان آن شکل عالی‌تر را به شکل نازل آن تبدیل و تحویل کرد، زیرا هر شکل عالی‌تر حرکت ماده دارای شخصیت و هویت خود و قوانین ویژه‌ی خود است. و کوشش برای





توضیح پدیده‌های آن شکل عالی تنها به کمک قوانین شکل نازل‌تر کوشش عبثی است. مثلاً درست است که پدیده‌های زیستی بر پایه‌ی قوانین فیزیکی و شیمیائی قرار دارد، ولی این پدیده‌ها را با قوانین بیولوژیک، که قوانینی است مستقل از قوانین فیزیک و شیمی، باید توضیح داد و ادراک کرد.

انگلس با تکیه به این حکم مرکزی محتوای دیالکتیکی ریاضیات، مکانیک، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و گذار از یک علم به علم دیگر را، مورد بررسی دقیق قرار می‌دهد.

در زمینه‌ی ریاضیات انگلس نشان می‌دهد که احکام انتزاعی ریاضیات در ابتدا به نظر می‌رسد که از تجربه کسب نشده و قبل از تجربه (آپریوری)^{۴۱} وجود داشته است و حال آنکه تکامل حساب و هندسه و رشته‌های دیگر ریاضی با تکامل تمدن مادی بشری و نیازمندی‌های عملی و تجارب روزانه‌ی او پیوند ناگسستنی دارد و تمام این احکام انتزاعی، که به ظاهر ماقبل تجربی است، احکامی است بعدی یا ناشی از تجربه.^{۴۲}

در زمینه‌ی فیزیک انگلس توجه زیاد به مسأله‌ی اشکال مختلف انرژی و تبادل انرژی‌ها به یکدیگر معطوف می‌دارد.

^{۴۱} -apriori
^{۴۲} -aposteriori





کتابخانه «به سوی آینده»

در زمینه‌ی شیمی مسأله‌ی مورد توجه انگلس ساختمان اتمی ماده (اتمیتیک) و رابطه‌ی گسست و پیوند آن‌ها یا تبادل مواد شیمیائی است.

انگلس در زمینه‌ی زیست‌شناسی به مسأله‌ی منشاء و ماهیت زندگی، ساختمان سلول موجود زنده، تئوری تکامل انواع داروین توجه فراوانی مبذول می‌دارد و انتقال از عرصه‌ی علوم طبیعی به عرصه‌ی علوم انسانی، یعنی پیدایش انسان را مورد بررسی قرار می‌دهد. انگلس کاشف این تئوری است که کار و زحمت، انسان را به وجود آورده و او را به تدریج از جهان جانوران جدا ساخته است.

چنان که گفتیم به بخش سوم کتاب انگلس می‌توان عنوان عمومی انتقاد از لادریت و ایده‌آلیسم و متافیزیک در علوم طبیعی داد. انگلس در این بخش تمام این جهات سفسطه‌آمیز و مغلوپ را از طبیعت‌شناسی بورژوائی بیرون می‌کشد و «آزمون‌گرایی» (امپریسم) یک طرفه‌ی پوزیتیویست‌ها را انتقاد می‌کند و «روح‌گرایی» (سپریتیسم) و انواع جهات دیگر ضدعلمی و ارتجاعی را در جهان‌بینی طبیعت‌آزمایان بورژوا بر ملا می‌سازد و در تمام این بررسی‌ها به دستاوردهای علوم طبیعی زمان خود متکی است.

از دوران نگارش کتاب دیالکتیک طبیعت تاکنون بیش از صد سال می‌گذرد و کاملاً روشن است که طی این سال‌ها علوم طبیعی تکامل شگرفی را طی کرده‌اند و به سطحی به مراتب عالی‌تر از دوران انگلس رسیده‌اند. در قبال یک چنین تکامل نیرومندی، بدیهی است که برخی استنتاجات، احکام، تعریف‌ها و





کتابخانه «به سوی آینده»

فرمول‌بندی‌های انگلس، که برای زمان خود به تمام معنی کلمه، داهیان‌ه و دوران‌ساز بوده است، نمی‌توانند کهنه و یا غیردقیق نشده باشند. ولی اسلوب عمومی و بینش عمومی کتاب اعتبار و صلابت علمی خویش را تا امروز نیز بلا تغییر حفظ کرده است و لذا اهمیت علمی کتاب کماکان به جای خود باقی است.

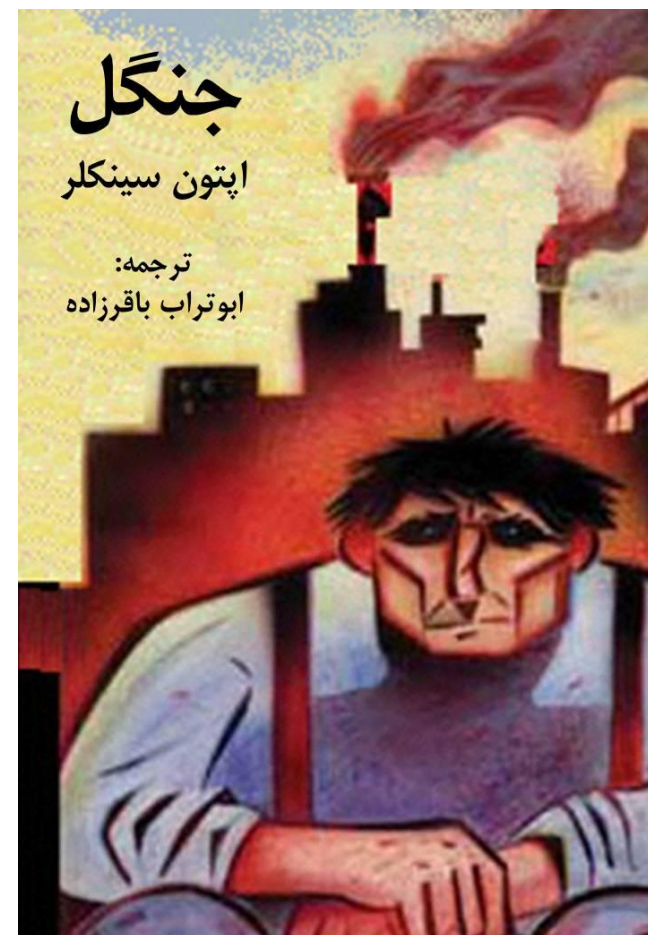
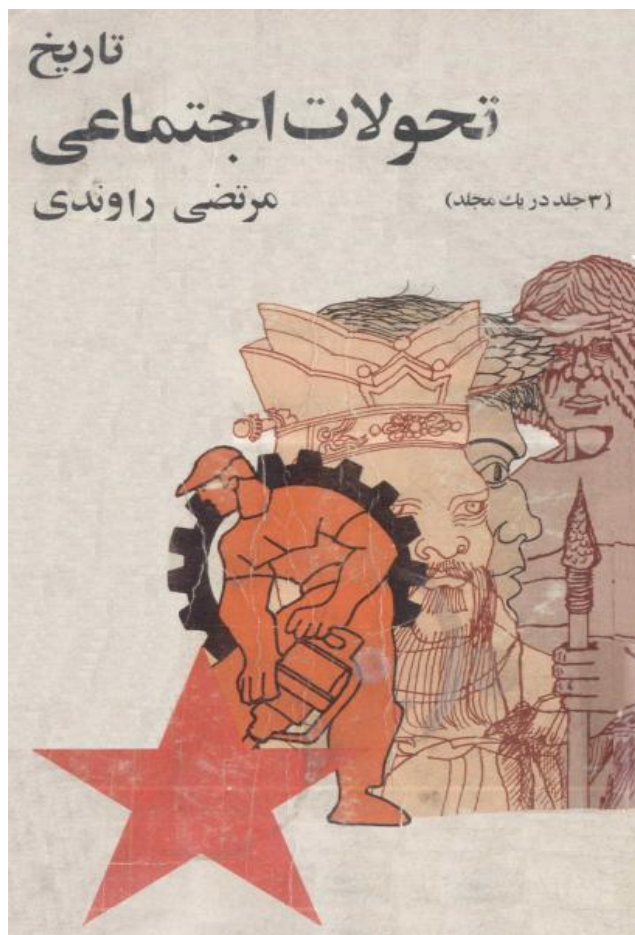
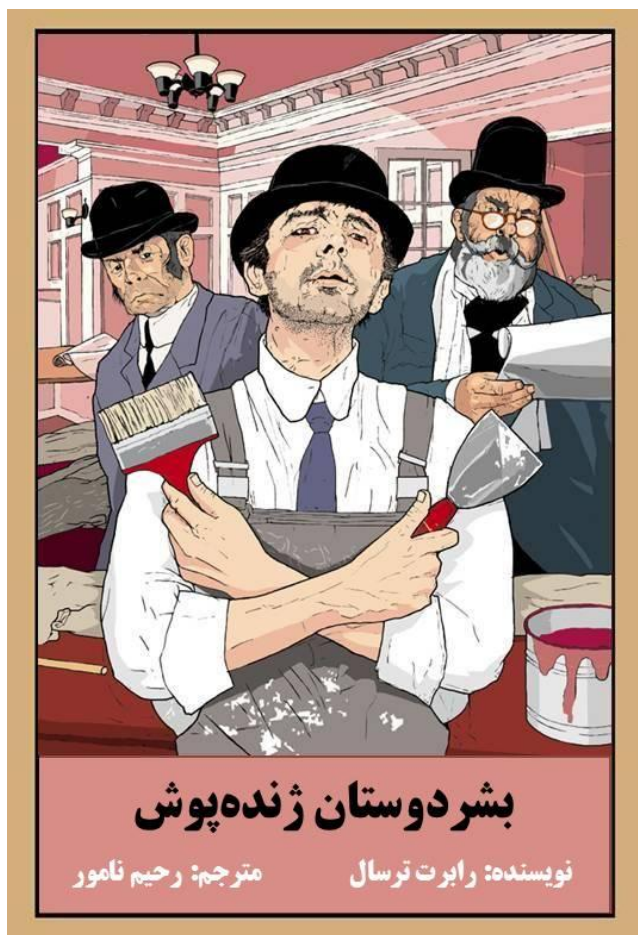
انگلس در آثار دیگر خود مانند دیالکتیک طبیعت و «لودویک فویرباخ» اندیشه‌های مهم «آنتی‌دورینگ» را بسط داد. چنان که بعدها لنین در اثر مهم خود ماده‌گرائی و آزمون‌سنجی (ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم) به این اندیشه‌ها، با توجه به سطح علوم طبیعی زمان خود، گسترش نیرومند بخشید.





کتابخانه «به سوی آینده»

«به سوی آینده»: منتشر کرد:





کتابخانه «به سوی آینده»

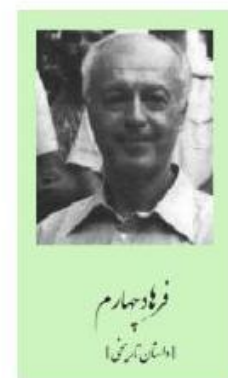
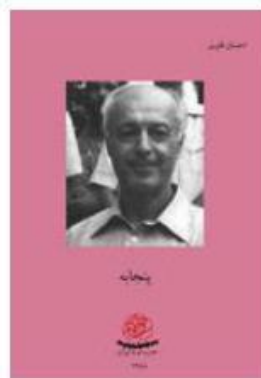
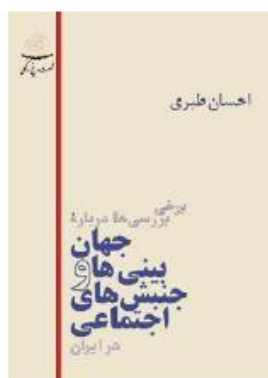
برای دریافت کتاب‌های زنده‌یاد رفیق احسان طبری به تارنکارهای زیر مراجعه کنید!

<http://www.tudehpartyiran.org>

۱- کتابخانه حزب توده ایران

<http://tabari.blogspot.com>

۲- انجمن دوستداران احسان طبری

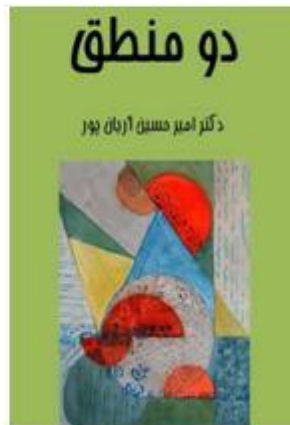
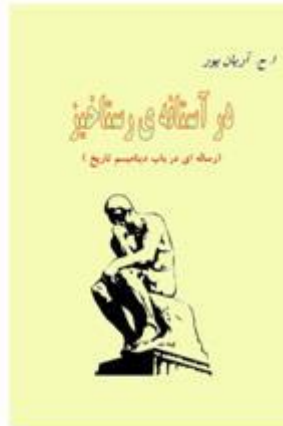


از انتشارات حزب توده ایران



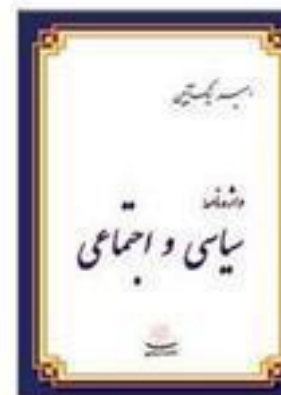
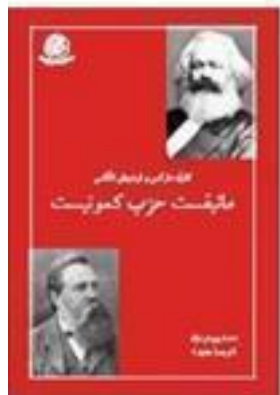
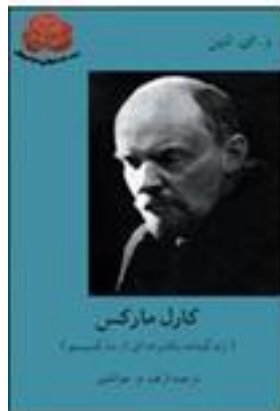
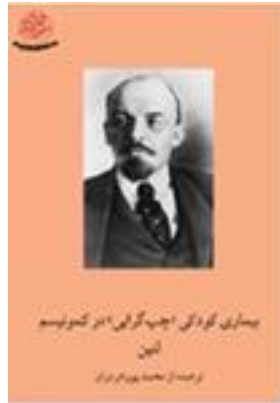


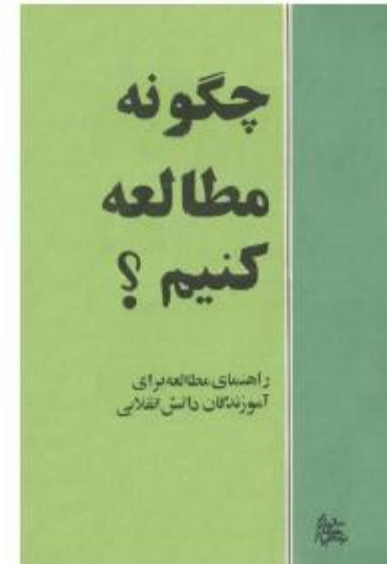
کتابخانه «به سوی آینده»





کتابخانه «به سوی آینده»





کتابخانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی که مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتابها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!



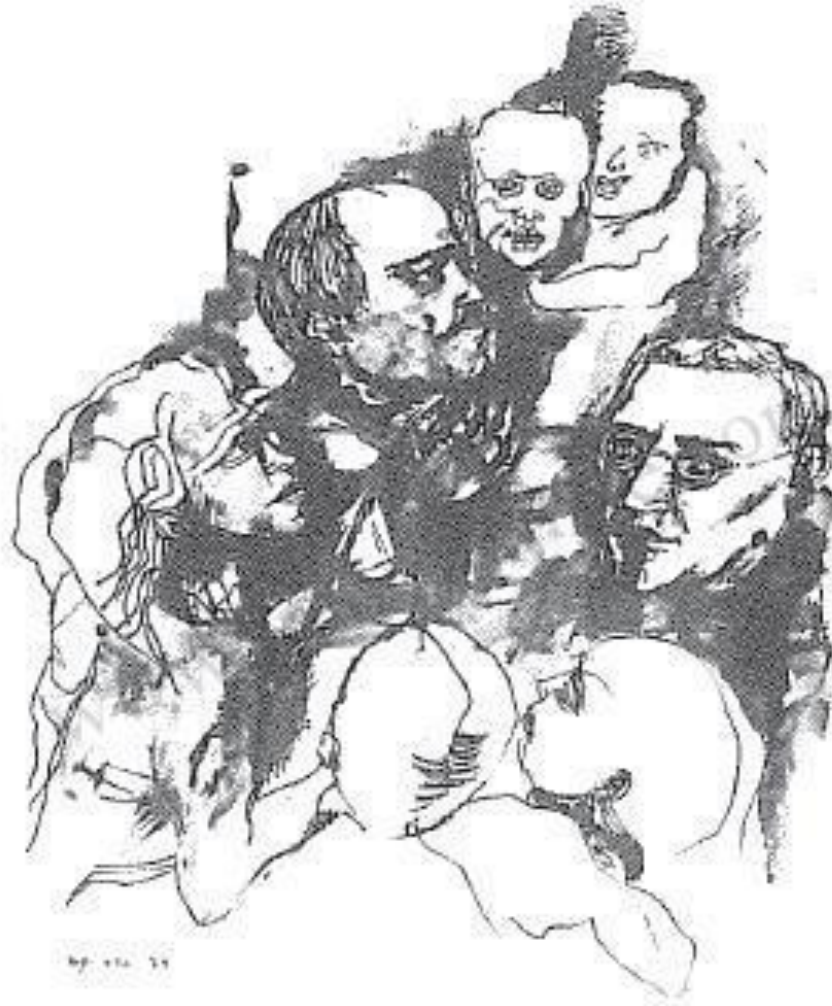


هفتادمین سالگرد بنیادگذاری حزب توده ایران فرخنده باد!





کتابخانه «به سوی آینده»



هفتمین سالگرد بنیادگذاری
حزب توده ایران فرخنده باد!

